36 Surah Yaaseen

Tafsir Kashfalasrar wa Uddatul Abrar

li Abul Fadhl Rasheedudin AlMeybodi

سورة يس

تفسير كشف الاسرار وعدة الابرار

لابوالفضل رشيدالدين الميبدوي

تحقيق علي اصغر حكمت

كوشش زهراءَ خالوئـي

Prepared for easy on-line reading and retrieval for research and Da’wah purposes by Muhammad Umar Chand

36- سورة يس – مكية
(1)
آيه 1 الي 11

بسم الله الرحمن الرحيم

يس {1}
وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ {2}
إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ {3}
عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ {4}
تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ {5}
لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ {6}
لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ {7}
إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ {8}
وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ {9}
وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ {10}
إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بالغيب فبشر هم بمغفرة و اجر كريم. (11)

1 النوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان
يس (1) اى سيد.
وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (2) باين قرآن راست درست.
إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (3) كه تو از فرستادگانى.
عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (4) بر راه راست.
تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (5) فرو فرستاده خداوند تواناى مهربان.
لِتُنْذِرَ تا آگاه كنى، قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ گروهى كه آگاه نكرده‌اند پدران ايشان را، فَهُمْ غافِلُونَ (6) ايشان ناآگاه‌اند.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ درست شد سخن خداى، عَلى أَكْثَرِهِمْ بر بيشترين فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (7) تا ايشان به نگرويدند.
إِنَّا جَعَلْنا فِي أَعْناقِهِمْ أَغْلالًا ما در گردنهاى ايشان زنجيرها كرديم فَهِيَ إِلَى الْأَذْقانِ تا دستهاى ايشان بزنجيرها بر گردن بستيم، فَهُمْ مُقْمَحُونَ (8) تا سرهاى ايشان برداشته آمد بسرباز زدن و ابا كردن.
وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا و كرديم پيش ايشان ديوارى وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و از پس ايشان ديوارى، فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ (9) پردهاى بر چشم و دل ايشان افكنديم تا بنديدند.
وَ سَواءٌ عَلَيْهِمْ و يكسان است بر ايشان، أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ كه ايشان را آگاه كنى يا نكنى، لا يُؤْمِنُونَ (10) به نخواهند گرويد.
إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ تو كسى را آگاه توانى كرد كه پى ميبرد بسخن من، وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ و از رحمن ميترسد ناديده، فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ (11) و شاد كن او را و بشارت ده بآمرزش و مزد نيكو.

النوبة الثانية

اين سوره يس سه هزار (3000) حرف است و هفتصد و بيست و نه (729) كلمت و هشتاد و سه (83) آيت، جمله به مكه فرو آمد و در مكّيات شمرند، و درين سوره نه ناسخ است نه منسوخ.

روى عن ابى بكر الصديق (رض) قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) : يس تدعى المعمة قيل: يا رسول الله و ما المعمّة؟ قال: يعم صاحبها خير الدنيا و خير الآخرة و تدعى الدافعة و القاضية تدفع عنه كل سوء و تقضى له كل حاجة.
و عن عائشة قالت قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) : ان فى القرآن سورة يشفع قارئها و يغفر لمستمعها الا و هى سورة يس.
و روى عنه صلى اللَّه عليه و سلم قال: من قرأها عدلت له عشرين حجة و من سمعها كانت له الف دينار فى سبيل اللَّه و من كتبها ثم شربها ادخلت جوفه الف دواء و الف نور و الف بركة و الف رحمة و نزع

منه كل داء.
و عن ابى هريرة قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) : من قرأ سورة يس فى ليلة اصبح مغفورا له.
و قال صلى اللَّه عليه و سلّم: من دخل المقابر و قرأ سورة يس خفف عنهم يومئذ و كان له بعدد من فيها حسنات.
و عن يحيى بن ابى كثير قال: بلغنا انّ من قرأ يس حين يصبح لم يزل فى فرح حتّى يمسى و من قرأها حين يمسى لم يزل فى فرح حتّى يصبح.
يس باخفاء نون قراءت ابن عامر و كسايى و ابو بكر و نافع است و باماله ياء قراءت حمزه و كسايى و ابو بكر.
مفسران گفتند: يس معنى آنست كه: يا انسان، يعنى محمدا صلى اللَّه عليه و سلّم. ابو العالية گفت: معناه يا رجل. بو بكر و راق گفت: يا سيّد البشر. ابن عباس گفت: تأويل اين تأويل حروف مقطّعه است در اوائل سور و شرح آن هر جاى در موضع خويش رفت.
وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ قسم است كه رب العزّة ياد ميفرمايد به قرآن. ميگويد: باين قرآن راست درست بى‌غلط كه تو اى محمد از فرستادگانى، يعنى تو يكى از پيغامبران مرسل، جواب بو جهل است و وليد مغيرة كه ميگفتند: لست مرسلا. و حكيم اينجا صفت قرآن است بمعنى محكم، اى احكمه اللَّه، كالسعيد اسعده اللَّه همانست كه جاى ديگر فرمود: كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ. و قيل: الحكيم الحاكم.
عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ در موضع حال است و صفت مصطفى است، يعنى كه تو از مرسلانى بر طريقى راست بر دينى درست و شريعتى پاك و سيرتى پسنديده، همانست كه جايى ديگر فرمود: إِنَّكَ لَعَلى‏ هُدىً مُسْتَقِيمٍ. و روا باشد كه صراط مستقيم صلة مرسلين بود و المعنى: انّك لمن المرسلين الذى ارسلوا على صراط مستقيم و هو الاسلام تو از ان فرستادگانى كه ايشان را بر راه راست و دين اسلام فرستادند.
تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ حمزه و كسايى و ابن عامر و حفص تنزيل بنصب خوانند بر مصدر يعنى نزل تنزيلا. باقى برفع خوانند بر خبر مبتداى محذوف كانّه قال: هو تنزيل العزيز الرّحيم. و قيل: المراد به

المنزل و لهذا نظائر فی القرآن و تقول العرب: هذا الدّرهم ضرب الامیر، ای مضروبه. و تنزیل بناء کثرت و مبالغت است، اشارت است که این قرآن نه بیکبار از آسمان فرو آمد بلکه بکرّات و مرّات فرو آمد بمدّت بیست و سه سال سیزده سال به مکه و ده سال به مدینه نجم نجم آیت آیت سوره سوره چنانك حاجت بود و لایق وقت بود. تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ای عزیز بالأعداء، رحیم بالمؤمنین. عزیزم تا دشمن در دنیا مرا نداند، رحیمام تا مؤمن در عقبی مرا به بیند.

لِتُنْذِرَ قَوْماً این سخن متّصل است بارسال، ای ارسلت لتنذر قوما. ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ قَوْماً درین موضع دو وجه دارد یکی آنکه صلت است و معنی آنست که ترا فرستادیم تا آگاه کنی قومی را که پدران ایشان را آگاه کردهاند، چنان که انبیا پدران ایشان را آگاه کردند تو ایشان را آگاه کن. و قیل: معناه لتنذر قوما العذاب الّذی انذر آباؤهم، ذلك كقوله:نَّا أَنْذَرْناكُمْ عَذاباً قَرِيباً. وجه دیگر آنست که: این مای نفی است یعنی: لم ینذر آباؤهم، کقوله: وَ ما أَرْسَلْنا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ یعنی العرب و المراد: آباؤهم الادنون و هم قریش فانّ آباءهم الاقدمین اتاهم المنذرین لا محالة.

گفتهاند: این در روزگار فترت بود میان رفع عیسی و بعثت محمد مصطفی علیهما السلام که در مکه مشرکان عرب بودند که نه کتاب داشتند و نه بایشان پیغامبری آمد و هو المشار الیه بقوله عزّ و جلّ: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا الی قوله: وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ.

فَهُمْ غافِلُونَ عن الایمان و الرّشد کنایة عن القوم. و من جعله نفیا جاز ان یعود الی الآباء و الغفلة ذهاب المعنی عن النفس و النّسیان ذهاب المعنی عن النفس بعد حضوره.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ ای وجب العذاب و السخط لانّهم لا یؤمنون، و القول حکم اللَّه عزّ و جلّ انّهم اهل النّار. و قیل: قوله لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ نظیره قوله: وَ لكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرِينَ.

قول درین آیت قضیّت از لیست، میگوید: واجب شد و درست گشت

سخن خدای در ازل که بیشترین کافران و بیگانگان ایمان نیارند، ای محمد تو ایشان را میخوان لکن پیش از خواندن تو هر کس که خشم من در وی رسید هرگز ایمان نیارد، و هم ازین باب است آنچه گفت: غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا، جای دیگر فرمود: إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبادِ.
و فی الخبر الصحیح روی عبد اللَّه بن عمرو بن عاص قال: خرج رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) و فی یده کتابان فقال للّذی فی یده الیمنی: هذا كتاب من ربّ العالمين فيه أسماء اهل الجنّة و أسماء آبائهم و قبائلهم ثمّ اجمل على آخرهم فلا يزاد فيهم و لا ينقص منهم ابدا ثمّ قال للّذی فی شماله: هذا كتاب من رب العالمين فيه اسماء اهل النار و أسماء آبائهم و قبائلهم ثمّ اجمل على آخرهم فلا يزاد فيهم و لا ينقص منهم ابدا، ثمّ قال بيده فنبذاهما ثمّ قال: فرغ ربّكم من العباد فريق فی الجنّة و فريق فی السعير.
قوله: إِنَّا جَعَلْنا فِي أَعْناقِهِمْ أَغْلالًا، التأويل: جعلنا فی ايديهم اغلالا الی اعناقهم لانّ الغلّ لا يكون فی العنق دون اليد. و فی قراءة ابن عباس و ابن مسعود: جَعَلْنا فِي أَعْناقِهِمْ أَغْلالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقانِ فهی راجعة الی الايمان المحذوفة فی الاية، يعنی فتلك الايمان مجموعة الی اذقانهم فَهُمْ مُقْمَحُونَ غاضوا الأبصار رافعو الرّؤس لانّ المغلول اذا ردّ يده الی ذقنه رفع رأسه، و اصل الاقماح غضّ البصر و رفع الرّأس يقال: بعير مقمح و مقامح اذا روی من الماء فاقمح، معنی آنست که مادر گردنهای ایشان زنجیرها کردیم تا دستهای ایشان بزنخها وا بر گردن بستیم، فَهُمْ مُقْمَحُونَ تا سرهای ایشان برداشته آمد یعنی که نتوانند که سر در پیش افکنند یا در پیش نگرند که هر آن کس که دست او بغلّ با گردن و زنخ بسته شود سرش برداشته بماند و از متحيّری چشمش در آسمان خیره بماند. ابو عبید گفت: این مثلی است که ربّ العالمین زد از بهر آن بیگانگان ناگرویده، و معنی آنست که ما دستهای ایشان از نفقه کردن در راه خدای و سعی کردن در تقرّب بخدای فرو بستیم استوار تا هیچ نتواند که دستی بخیر فرا کنند یا تقرّبی باللّه کنند. مفسران گفتند: این آیت علی الخصوص در شأن بو جهل فرو آمد و آن یا روی از قبیلة مخزوم، و سبب آن بود که بو جهل سوگند یاد کرد به لات و عزی که

بروم و چون محمد نماز كند سنگی بسر وی فروگذارم و عرب را ازو باز رهانم، رفت و سنگ برداشت و رسول خدا در نماز بود، بو جهل دست برداشت تا سنگ بیندازد بتقدیر الهی آن دست وی با سنگ در بر گردن وی بسته شد، بو جهل نومید بازگشت و با یاران خود بگفت آنچه دید و آن سنگ از دست وی بیفتاد، آن مخزومی گفت: انا اقتله بهذا الحجر. سنگ برداشت و رفت، چون نزديك مصطفى (صلي الله عليه وسلم) رسید اللَّه چشم وی نابینا كرد تا حس و آواز میشنید و كس را میندید، پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد.
ابن عباس گفت: رسول خدا در نماز قراءت بلند میخواند و مشركان قریش را خوش نمیآمد همه فراهم آمدند تا بیكبار بسر وی زخم برند و او را هلاك كنند، در آن حال كه قصد كردند دستهاشان و ابر گردن بسته شد و نابینا گشتند، پس همه از روی عجز پیش مصطفى (صلي الله عليه وسلم) آمدند، گفتند: ای محمد خدا ترا بر تو سوگند مینهیم و حرمت قرابت و حقّ رحم شفیع میآریم دعا كن تا ما بحال خود باز شویم و نیز قصد تو نكنیم.
آن گه رب العالمین در بیان این قصّه آیت فرستاد و باز نمود كه ایشان از ان ایمان مینیارند كه ما ایشان را از راه هدى باز داشتهایم و چشم دل ایشان از دیدن حق نابینا كردهایم و دست همّت ایشان از عروه اسلام دور داشتهایم وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً.
قوله: وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا قرا حمزة و الكسائى و حفص سدا بفتح السين، و الباقون بضمّها، و هما لغتان، و قيل: السدّ بالفتح ما كان معمولا من فعل بنى آدم، و بالضّم ما كان خلقة من فعل اللَّه. و قيل: بالفتح المصدر و بالضّم الاسم و هو معنى قوله عز و جل: جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً.
فَأَغْشَيْناهُمْ اى اعميناهم، من التغشية و هى التغطية، فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ سبيل الهدى این آیت هم در شأن ایشانست كه قصد رسول خدا كردند یعنى كه ایشان را بمنزلت كسى كرد كه پس و پیش وی دیواری برآرند و دو دست وی بغلّ با گردن بندند و نابینا گردانند تا چنانك این كس به هیچ چیز و هیچكس راه نبرد و درماند ایشان نیز درماندند و برسول

خدا دست نیافتند. و گفته‌اند: این آیت حرزی نیکوست، کسی که از دشمن ترسد این آیت بر روی دشمن خواند، اللَّه تعالی شر ان دشمن از وی باز دارد و دشمن را از وی در حجاب کند چنانك با رسول خدا کرد آن شب که کافران قصد وی کردند بدر سرای وی آمدند تا بسر وی هجوم برند و رسول خدای علی (ع) را بجای خود خوابانید و بیرون آمد بایشان بر گذشت و این آیت میخواند: وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا... الی آخرها، و دشمنان او را ندیدند و در حجاب بماندند رسول برگذشت به ایشان و قصد مدینه کرد و آن ابتدای هجرت وی بود صلوات اللَّه و سلامه علیه.

وَ سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ ای من اضلّه اللَّه هذا الضّلال لم ینفعه الانذار روی انّ عمر بن عبد العزیز دعا غیلان القدری فقال: یا غیلان بلغنی انّك تکلّم فی القدر فقال: یا امیر المؤمنین انهم یکذّبون علیّ. قال: یا غیلان اقرأ اوّل سورة یس فقرأ: يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ... الی قوله: وَ سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ، فقال غیلان: یا امیر المؤمنین و اللَّه لکأنّی لم اقرأها قطّ قبل الیوم اشهدك یا امیر المؤمنین انّی تائب ممّا کنت اقول فی القدر، فقال عمر بن عبد العزیز: اللّهم ان کان صادقا فتب علیه و ثبّته و ان کان کاذبا فسلّط علیه من لا یرحمه و اجعله آیة للمؤمنین، قال فاخذه هشام فقطع یدیه و رجلیه، قال ابن عون: انا رأیته مصلوبا علی باب دمشق.

إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ ای انّما ینفع انذارك من اتّبع الذّکر یعنی القرآن فعمل بما فیه، وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ ای و خاف عقاب اللَّه و لم یره.

و قیل: بالغیب فی سریرته، فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ حسن و هو الجنّة، نظیره قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اسم عزیز من اشتاق الی لقیاه استعذب فیه ما یلقاه من بلواه فان طلب مونسا فی دنیاه او عقباه ضلّ من یدعو الّا ایاه بنام او که خرد را باو راه نیست و هیچکس از حقیقت جلال او آگاه نیست، بنام او که مفلسان را جز حضرت او پناه نیست و

عاصیان را جز درگاه او درگاه نیست، بنام او که جهانیان را چو او پادشاه نیست و در آسمان و زمین جز او الله نیست. ای خداوندی که دستگیر درماندگان جز توقیع جلال تو نیست: ای مهربانی که رهنمای متحیّریان جز منشور رحمت تو نیست، ای کریمی که آرام سوختگان جز از حضرت جمال و لطف تو نیست، ای عزیزی که عربده مستان عشق جز از جام شراب و شربت نوشاگین تو نیست، ای لطیفی که انس جان مشتاقان جز در انتظار دیدار و رضای تو نیست، و الله الموفق و المعین

گر پای من از عجز طلبکار تو نیست   تا ظنّ نبری که دل گرفتار تو نیست
نه زان نایم که جان خریدار تو نیست   خود دیده ما محرم دیدار تو نیست

قوله تعالی: یس گفته‌اند که یس نام سوره است بدلیل آن خبر که مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «انّ الله تعالی قرأ یس و طه قبل ان خلق آدم بالفی عام فلمّا سمعت الملائکة قالوا طوبی لامّة ینزل علیهم هذا و طوبی لالسن تکلّم بهذا و طوبی لأجواف تحمل هذا»

حقّ جل جلاله و تقدّست أسماؤه پیش از آفرینش آدم بدو هزار سال طه و یس برخواند، ملائکة ملکوت چون آن بشنیدند گفتند: خنك مران امّتی را که این کلام پاك بایشان فروآید، خنك مران زبانها را که این خواند، خنك مران سینه‌ها را که صدف این جوهر مکنون بود.

و در خبر است که چون دوستان و مؤمنان در ان بوستان سعادت روند و بآن ناز و نعیم بهشت رسند از جناب جبروت ندا آید که از دیگران بسیار شنیدید وقت آن آمد که از ما شنوید فیسمعهم سورة الفاتحه و طه و یس. مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «کانّ الناس لم یسمعوا القرآن حین سمعوه من فی الرحمن یتلوه علیهم»، گل باید که از درخت خود بازکنی تا بوی آن بشرط یابی.

اسمعه ممّن قاله تزدد به شعفا فطيب الورد من اغصانه

پس يك قول آنست كه «يا انسان»، و اين خطاب با صورت و بشريّت مصطفى است چنانك جاى ديگر فرمود: قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ. از آنجا كه انسانيّت و جنسيّت او مشاكل خلق است، و اين خطاب با انسان بر وفق آنست و از آنجا كه شرف نبوّت است و تخصيص رسالت خطاب با وى اينست كه يا أَيُّهَا النَّبِيُّ، يا أَيُّهَا الرَّسُولُ، و اين خطاب كه با صورت و بشريّت است از بهر آن رفت تا نقاب غيرت سازند و هر نامحرمى را بر جمال و كمال وى اطلاع ندهند، اين چنانست كه گويند: ارسلانم خوان تا كس به نداند كه كه‌ام. دريغ بود آن چنان جمالى و كمالى كه پر ماس ديده بو جهل و عتبه و شيبه گردد وَ تَرا (هُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ)

- ديده بو جهل كه خيره شده انكارست از وى جز انسانيّت و بشريّت نبيند،
- ديده صديق اكبر بايد ز دوده استغفار تا جمال نبوت و كمال رسالت وى ببيند،
- ديده عتبه و شيبه كه حجاب افكنده شب ردّ ازلست جز نسبت عبد المطلب نبيند،
- ديده صديق و فاروق بايد روشن كرده صبح قبول ازل تا شرف و نواخت محمد رسول اللّه ببيند.

آرى حرم را بنا محرم نمودن شرط نيست كسى بايد محرم شريعت و طريقت شده و گرد متابعت سيد صلوات اللّه و سلامه عليه در ديده طلب وى توتياى حرمت گشته تا اهليّت آن دارد كه آن جمال ببيند.

و قيل: يس، الياء اشارة الى يوم الميثاق و السين اشارة الى سرّه مع الاحباب فكانّه قال بحق يوم الميثاق و بسرّى مع الاحباب و بالقرآن الحكيم إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.

قوله: تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ این قرآن فرو فرستاده خداوندیست که نام وی عزیزست و رحیم، عزیز اوست که دشخوارست دریافتن او، اللَّه تعالی عزیز است بآن معنی که دریافت وی نیست و افهام و اوهام را رسیدن بکنه جلال وی نیست.
پیر طریقت گفت: ای نادر یافته یافته و نادیده عیان، ای در نهانی پیدا و در پیدایی نهان، یافت تو روز است که خود برآید ناگاهان، یاونده تو نه بشادی پردازد نه باندوهان، بسر بر ما را کاری که از آن عبارت نتوان. تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ هم عزیز است هم رحیم، عزیز به بیگانگان رحیم بمؤمنان، اگر عزیز بود بی‌رحیم هرگز کس او را نیابد و اگر رحیم بود بی‌عزیز همه کس او را یابد، عزیزست تا کافران در دنیا او را ندانند، رحیم است در عقبی تا مؤمنان او را به بینند.
لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ غافلان دواند یکی از کار دین غافل و از طلب صلاح خود بیخبر، سر بدنیا در نهاده و مست شهوت گشته و دیده فکرت و عبرت بر هم نهاده حاصل وی آنست که رب العزّة فرمود: وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ، أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ و فی الخبر: عجبت لغافل و لیس بمغفول عنه دیگر غافلی است پسندیده از کار دنیا و ترتیب معاش غافل، سلطان حقیقت بر باطن وی استیلا نموده، در مکاشفه جلال احدیّت چنان مستهلك شده که از خود غائب گشته، نه از دنیا خبر دارد نه از عقبی، بزبان حال میگوید:

این جهان در دست عقلست آن جهان در دست روح پای همّت بر قفای هر دو دیه سالار زن

(2)
آیة 12 الي 30

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ ۚ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ {12}
وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ {13}

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ {14}
قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَٰنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ {15}
قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ {16}
وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ {17}
قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ ۖ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ {18}
قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ ۚ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ ۚ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ {19}
وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ {20}
اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ {21}
وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ {22}
أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ {23}
إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ {24}
إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ {25}
قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ ۖ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ {26}
بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ {27}
وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ {28}
إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ {29}
يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ۚ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ {30}

2 النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتى مايم كه زنده كنيم مردگان را، وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا و مينويسيم هر چه پيش ميفرستند، وَ آثارَهُمْ و نشانها و رسمها و نهادها كه مى‌نهادند، وَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ أَحْصَيْناهُ و همه چيز را دانسته‌ايم و شمرده، فِي إِمامٍ مُبِينٍ (12) در لوح محفوظ آن پيشواى روشن پيدا.
وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا ايشان را مثل زن و همسان ساز، أَصْحابَ الْقَرْيَةِ مردمان آن شهر را، إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (13) آن گه كه بايشان آمد فرستادگان.
إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فرستاديم بايشان دو تن، فَكَذَّبُوهُما دروغ زن گرفتند ايشان را هر دو، فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ قوى كرديم آن دو رسول بآن سه ديگر، فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (14) ايشان را گفتند ما بشما

فرستادگانیم.
قالُوا ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا گفتند نیستید شما مگر مردمی همچون ما، وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَيْءٍ و فرو نفرستاد خدای هیچیز، إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (15) نیستید شما مگر دروغ می‌گویید.
قالُوا رَبُّنا يَعْلَمُ گفتند خداوند ما میداند، إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (16) که ما بشما فرستادگانیم.
وَ ما عَلَيْنا إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (17) و نیست بر ما مگر پیغام رسانیدن آشکارا.
قالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ گفتند ما بشما فال بد گرفتیم، لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نشوید ازین سخن، لَنَرْجُمَنَّكُمْ شما را بسنگ بکشیم، وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِيمٌ (18) و بشما رسد از ما عذابی دردنمای.
قالُوا طائِرُكُمْ مَعَكُمْ گفتند آنچه شما از ان میترسید آن با شماست، أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ باش از بهر آنکه شما را پند دادند دروغ زن میگیرید؟ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (19) بلکه شما گروهی گزاف کاران‌اید.
وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ و آمد از دورتر جای ازان شهر، رَجُلٌ يَسْعى مردی شتابان، قالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (20) گفت ای قوم بر پی این فرستادگان ایستید.
اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً بر پی ایشان ایستید که از شما مزدی نمیخواهند وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (21) و ایشان بر راه راست‌اند و بنشان راست.
وَ ما لِيَ لا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي و چه رسید مرا که نپرستم آن خداوند که مرا آفرید؟ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (22) و شما را همه با او خواهند برد.
أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً من فرود از اللَّه خدایان گیرم؟ إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ که اگر رحمن بمن گزندی خواهد، لا تُغْنِ عَنِّي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً بکار نیاید مرا با من بودن ایشان هیچ، وَ لا يُنْقِذُونِ (23) و مرا ازان گزند نرهانند.
إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ (24) آن گه که من چنین کنم پس من در گمراهیی آشکارا باشم.
إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ (25) من بگرویدم بخداوند شما که یکتاست

همه بمن نيوشيد.
قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ او را گفتند در رو در بهشت، قالَ يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (26) گفت: كاشكى قوم من دانندى.
بِما غَفَرَ لِي رَبِّي بآنچه بيامرزيد مرا خداوند من، وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (27) و مرا از نواختگان كرد.
وَ ما أَنْزَلْنا عَلى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ و فرو نفرستاديم بر قوم او پس او، مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّماءِ هيچ سپاهى از آسمان، وَ ما كُنَّا مُنْزِلِينَ (28) فرو نفرستاديم بر ايشان هيچ عذابى.
إِنْ كانَتْ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً نبود مگر يك بانك جبرئيل فَإِذا هُمْ خامِدُونَ (29) كه همه بيكبار مرده شدند.
يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ اى دريغا بر رهيكان، ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نيامد بايشان هيچ فرستاده‌اى، إِلَّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (30) مگر برو افسوس ميكردند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتى ميگويد جل جلاله: مايم كه مرده زنده گردانيم. و مرده زنده گردانيدن در وصف بارى جل جلاله آنست كه در بنده و در حيوان حياة آفريند و آفريننده حياة جز آن قادر بر كمال نيست، يقول اللَّه تعالى: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ و اين در سه طور است، در طور اوّل حياة در نطفه آفريند اندر رحم مادر، در طور ديگر حياة در مرده آفريند اندر زاويه لحد تا با وى رود سؤال چنانك در خبر صحيح است، در طور سوم روز قيامت خلق را زنده گرداند فصل و قضا را و ثواب و عقاب را و از ان پس جاويد همه زندگى بود هيچ مردگى نه، امّا خلود فى الجنّة و امّا خلود فى النار.
وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا اى نحفظ عليهم ما اسلفوا من خير و شرّ. همانست كه جاى ديگر فرمود: يُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ
و قال تعالى: عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ. وَ آثارَهُمْ للاثار وجهان: احدهما الخطى الَّتي كانوا يمشونها فى الخير و الشّر.
و فى الخبر انّ بنى سلمة من الانصار ارادوا ان ينتقلوا الى قرب مسجد

رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) لشهود الجماعة فنهاهم رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) و قال: «يا بنى سلمة آثاركم آثاركم يعنى الزموا بيوتكم و اغتنموا كثرة خطاكم فانّها تكتب حسنات و فيهم نزلت هذه الاية.
و عن ابى موسى قال قال النبى (صلي الله عليه وسلم) : اعظم النّاس اجرا فى الصّلاة ابعدهم فابعدهم ممشى و الّذي ينتظر الصّلاة حتّى يصليها مع الامام اعظم اجرا من الّذى يصلى ثمّ ينام.
الوجه الثانى: آثارهم ما سنّوا من سنّة حسنة او سيّئة، و فى ذلك ما روى عن النبى (صلي الله عليه وسلم) قال: «من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم القيمة و من سنّ سنّة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيمة».
روايت كنند از انس رضى اللَّه عنه.
كه گفت: «و آثارهم» گامهاست كه روز آدينه بردارند على الخصوص بقصد نماز آدينه ازينجاست كه آهسته رفتن و گامها خرد بر گرفتن در جمعه و جماعت اندر شريعت اولى‌تر است و پسنديده‌تر از شتاب كردن، و فى معناه ما روى ابو هريرة قال قال النبى (صلي الله عليه وسلم) : «اذا اقيمت الصّلاة فلا تبتوها و انتم تسعون و لكن ائتوها و انتم تمشون و عليكم السكينة فما ادركتم فصلّوا و ما فاتكم فاتمّوا».
وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ حفظناه و عددناه و بيّنّاه فِي إِمامٍ مُبِينٍ هو اللوح المحفوظ سمّى اماما لانّه اصل النسخ و الالواح و الكتب كلّها. اين لوح محفوظ همان ذكر است كه در خبر صحيح است كه هر شب حق جل جلاله بجلال عزّ خود برگشايد و در ان نگرد و كس را بعد ازو نيست و نرسد كه در ان نگرد، و ذلك
فى خبر ابى الدرداء قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) : «ينزل اللَّه تعالى فى آخر ثلث ساعات يبقين من الليل فينفتح الذكر فى الساعة الاولى الّذي لا يراه احد فيمحو ما يشاء»، و ذكر الحديث.
قوله: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا» اى اذكر لاهل مكة شبها مثل حالهم من قصّة «أَصْحابَ الْقَرْيَةِ» و هى انطاكية من قرى الروم، إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ يعنى رسل عيسى عليه السلام. قال الزجاج معناه: مثّل لهم

مثلا من قولهم هذه الاشياء على ضرب واحد، اى على مثال واحد و عندى من هذا الضرب كثير، اى من هذا المثال، و ضرب المثل هاهنا تعدّى الى مفعولين احدهما: «مثلا»، و الآخر: «اصحاب القرية».
و قيل: «اصحاب القرية» بدل من مثل كانّه قال: اذكر لهم اصحاب القرية، اى خبر القرية: ميگويد: اى محمد ايشان را بگوى خبر اصحاب شهر انطاكيه آن گه كه رسولان عيسى بايشان آمدند و ذلك قوله: إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ اسند الارسال الى نفسه سبحانه لانّ عيسى ارسلهم بامره عز و جل. و قصه آنست كه: ربّ العالمين وحى فرستاد به عيسى عليه السلام كه من ترا بآسمان خواهم برد، حواريان را يكان يكان و دوان دوان بشهرها فرست تا خلق را بر دين حقّ دعوت كنند عيسى ايشان را حاضر كرد و رئيس و مهتر ايشان شمعون و ايشان را يكان يكان و دوان دوان بقوم قوم ميفرستاد و شهر ايشان را نامزد ميكرد و ايشان را گفت: چون من بآسمان رفتم شما هر كجا كه من معيّن كرده‌ام ميرويد و دعوت ميكنيد و اگر زبان آن قوم ندانيد در ان راه كه ميرويد شما را فريشته‌اى پيش آيد جامى شراب بر دست نهاده از ان شراب نورانى باز خوريد تا زبان آن قوم بدانيد، و دو كس را بشهر انطاكيه فرستاد نام ايشان تاروص و ماروص، و قيل: يحيى و يونس، و قيل صادق و صدوق، صادق كهل بود و صدوق جوان، و اين جوان خدمت آن كهل ميكرد، چون بدر شهر انطاكيه رسيدند پيرى را ديدند كه گوسپندان بچرا داشت، بروى سلام كردند، پير گفت: شما كه باشيد؟ گفتند ما رسولان عيسى عليه السلام آمده‌ايم تا شما را بر دين حق دعوت كنيم و راه راست و ملّت پاك بشما نمائيم كه دين حق توحيد است و عبادت يك خداى، آن خداى كه يگانه و يكتاست و معبود بسزاست، پير گفت: شما را بر راستى اين سخن هيچ آيتى و حجّتى هست؟ گفتند آرى هست كه بيماران را در وقت شفا پديد كنيم و نابيناى مادرزاد را بينا كنيم و ابرص را از علّت برص پاك كنيم، اين همه بتوفيق و فرمان اللَّه كنيم، پير گفت: مرا پسريست ديرگاه است تا وى بيمارست و درد وى علاج اطبّا مى‌نپذيرد خواهم كه او را به بينيد، ايشان را بخانه برد نزد آن بيمار، دعا كردند و دست بوى فرو آوردند،

آن بیمار هم در آن ساعت تندرست برخاست، این خبر در شهر آشکارا گشت و بیماران بسیار بودند همه را دعا میکردند و بدست می‌پاسیدند و رب العزّة بر دست ایشان شفا پدید میکرد، تا آن خبر با ملك ایشان افتاد و آن ملك بت‌پرست بود نام وی انطیخس و قیل: شلاحن و كان من ملوك الرّوم، این ملك ایشان را حاضر کرد و احوال پرسید، ایشان گفتند ما رسولان عیسی‌ایم آمده‌ایم تا شما را از بت‌پرستی با خداپرستی خوانیم و از دین باطل با دین حق بریم، ملك گفت: بجز این خدایان ما خدایی هست؟ گفتند آری خدایی هست که ترا آفریننده است و دارنده. ملك چون این سخن بشنید گفت: اکنون روید تا من در کار شما نظر کنم، ایشان رفتند و جمعی در ایشان افتادند و ایشان را زدند و در حبس و بند کردند، این خبر به شمعون رسید و شمعون این «ثالث» است که رب العزّة فرمود: فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ، او را شمعون الصفا گویند و شمعون الصخره گویند. قراءت بو بكر از عاصم فَعَزَّزْنا مخفّف است بمعنی غلبه من قولهم: من عزّ بزّ، ای من غلب سلب. و معنی آنست که: ما باز شکستیم آن مردمان را بآن سدیگر. باقی قرّاء «فعزّزنا» مشدّد خوانند یعنی فقوّینا بثالث، ای برسول ثالث پس شمعون از راه تلطّف و مدارا با ایشان درآمد و ایشان را باسلام در آورد و یاران خود را برهانید، و بیان این قصّه آنست که: شمعون چون به انطاکیه رسید بدانست که آن دو رسول بزندان محبوس‌اند، رفت و گرد سرای ملك متنکّروار میگشت تا جماعتی را از خاصگیان ملك با دست آورد و با ایشان بعشرت خوش درآمد تا با وی انس گرفتند و ملك را از وی خبر کردند، ملك او را بخواند و صحبت و عشرت وی بپسندید و از جمله مقربان و نزدیکان خویش کرد، بر ان صفت همی بود تا روزی که حدیث یاران خود در افکند گفت: ایّها الملك بمن رسید که تو دو مرد را بخواری و مذلّت باز داشته‌ای و ایشان را رنجها رسانیده‌ای از آن که ترا بر دینی دیگر دعوت همی کردند چرا نه با ایشان سخن گفتی و سخن بشنیدی تا حاصل آن بر تو روشن گشتی و پیدا شدی؟ ملك گفت: حال الغضب بینی و بین ذلك من بر ایشان خشم گرفتم و از خشم با مناظره نپرداختم، شمعون گفت: اگر رای ملك باشد اکنون بفرماید تا

بیایند و آنچه دانند بگویند، ملك ایشان را حاضر كرد، شمعون گفت: من ارسلكما الی هاهنا؟ قالا: اللّٰه الذی خلق كلّ شیء و لیس له شریك. شمعون گفت: آن خدای را كه شما را فرستاده است صفت چیست؟ گفتند: انّه یفعل ما یشاء و یحكم ما یرید. شمعون گفت: چه نشان دارید و چه آیت بر درستی این دعوت؟ گفتند: هر چه شما خواهید، ملك بفرمود تا غلامی را حاضر كردند مطموس العینین چشم خانه وی با پیشانی راست بود چنانك نه روشنایی بود نه چشم خانه ایشان بآشكارا، دعا كردند و شمعون بسرّ دعا كرد تا بفرمان و قدرت اللّٰه موضع چشم و حدقه شكافته شد، ایشان دو بندقه از گِل بساختند و در هر دو حدقه وی نهادند دو دیده روشن گشت بفرمان اللّٰه، ملك در عجب ماند و در خود مضطرب گشت، شمعون گفت: ایّها الملك اگر تو نیز از خدایان خود بخواهی تا مثل این صنعی بنمایند هم ترا و هم خدایان را شرفی عظیم باشد و نیز جواب ایشان داده باشی، ملك گفت: من راز خود از تو پنهان ندارم خدایان ما این صنع نتوانند و از ان عاجزتراند كه چنین كار توانند كه ایشان نه شنوند نه بینند نه سود كنند نه گزند نمایند، ملك چون آن حال دید گفت: اینجا مردهایست پسر دهقانی كه هفت شبانروزست تا بمرد و من او را دفن نكردم كه پدرش غائب بود تا باز آید، اگر او را زنده كنید نشان درستی دعوی شما بود و ما قبول كنیم و بخدای شما ایمان آریم، آن مرده را بیاوردند و ایشان بآشكارا و شمعون بسرّ دعا كردند تا مرده زنده گشت و بدست خویش كفن از خویشتن باز كرد و بر پای بیستاد، ملك گفت: چند روز است تا مردهای؟ گفت: هفت روز. گفت: چه دیدی درین هفت روز؟ گفت چون جانم از كالبد جدا گشت مرا بهفت وادی آتش بگذرانیدند از آنك بكفر مرده بودم، اكنون شما را میترسانم و بیم مینمایم، زینهار كفر بگذارید و بخدای آسمان ایمان آرید تا برهید، آنك درهای آسمان میبینم گشاده و عیسی پیغامبر ایستاده زیر عرش و از بهر این شفاعت میكند و میگوید خداوندا ایشان را نصرت ده كه ایشان رسولان مناند. ملك گفت: و این سه كس كداماند؟ گفت: یكی شمعون و آن دو رسول دیگر شمعون بدانست كه آن قصّه و آن حال در دل ملك اثر

کرد و زبان نصیحت و دعوت بگشاد و آشکارا بیرون آمد و کلمه حق بگفت. آن ملك با جماعتی ایمان آوردند و قومی بر کفر بماندند و هلاك شدند. وهب منبه گفت و کعب احبار که آن ملك و جماعت وی همه بر کفر بماندند و ایمان نیاوردند و آن رسولان را هر سه بگرفتند و ایشان را تعذیب همی‌کردند، و این در روزگار ملوك طوایف بود.
پس آن رسولان گفتند: «إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ»، ایشان جواب دادند که «ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا»، همانست که جای دیگر فرمود: «ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ».
آن کافران و بیگانگان گفتند: ما أَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ.
رسولان گفتند:بُّنا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ، وَ ما عَلَيْنا إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ.
قالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ یعنی تشاءمنا بکم حیث خالفتم آباؤکم فترکتم معبودکم فلا نأمن سوء عاقبة ذلك. و قیل: حبس عنهم المطر عام اتاهم الرّسل فنسبوا ذلك الیهم.
و فی الخبر انّ رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) کان یحبّ الفال و یکره التّطیّر، و الفرق بینهما انّ الفال انّما هو من طریق حسن الظّنّ باللَّه عز و جل و التّطیّر انّما هو من طریق الاتکال علی شیء سواه و هو التشاؤم بطیر الشؤم و سئل ابن عون عن الفال فقال هو ان یکون مریضا فیسمع یا سالم. و فی الخبر انّ النبی (صلي الله عليه وسلم) لمّا توجّه نحو المدینة خرج بریدة الاسلمی فی سبعین راکبا فتلقی نبیّ اللَّه لیلا فقال له: من انت؟ فقال: بریدة. قال: فالتفت الی ابی بکر فقال: برد امرنا و صلح ثمّ قال (صلي الله عليه وسلم) ممّن؟ قال: بریدة من اسلم، فقال (صلي الله عليه وسلم) لابی بکر: سلمنا.
قال اهل اللغة: قوله «برد امرنا»، ای سهل امرنا، و منه قوله: «الصّوم فی الشتاء الغنیمة الباردة».
قوله: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا» یعنی عن مقالتکم هذه «لَنَرْجُمَنَّكُمْ» ای لنقتلنّکم بالحجارة «وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِيمٌ».
«قالُوا طائِرُكُمْ مَعَكُمْ» ای شؤمکم معکم بکفرکم و تکذیبکم یعنی اصابکم الشؤم من قبلکم لانّ الشؤم کلّه فی عبادة الصّنم و هو معکم، «أَ إِنْ

ذُكِّرْتُمْ» هذا استفهام محذوف الجواب مجازه: ائن وعظتم بالله تطيّرتم بنا و كذبتم و تواعدتم بالرّجم و العذاب، «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ» مشركون مجاوزون الحدّ. گفته‌اند: كافران و بيگانگان دارها بزدند و آن رسولان را با چهل تن كه ايمان آورده بودند گلوهاشان سوراخ كردند و رسنها بگلو در كشيدند و از دار بياويختند، خبر به حبيب نجار رسيد مؤمن آل يس كه خداى را عز و جل مى‌پرستيد در ان غارى اندر ميان كوه‌ها چنانك ابدال در كوه نشينند و از خلق عزلت گيرند و اندر سرّ با خدا خلوت دارند، اين حبيب با خدا خلوت داشت، و اين عزلت و خلوت سنّت مصطفى است صلوات اللَّه و سلامه عليه كه كه روزگارى با كوه حرا نشسته بود و ميگفت: «انّ حراء جبل يحبّنا و نحبّه».

اگر كسى گويد معنى عزلت فرقت است و شريعت از فرقت نهى كرده قال اللَّه تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا، و قال تعالى: وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا

و قال النبى (صلي الله عليه وسلم) : «من فارق الجماعة فمات فميتته جاهليّة و من شقّ عصا المسلمين و المسلمون فى اسلام فقد خلع ربقة الاسلام»، جواب آنست كه فرقت دو قسم است يكى فرقة الآراء و الاديان، ديگر فرقة الاشخاص و الأبدان، امّا آن فرقت كه محظور و محرم است و اشارت اين آيت و خبر بوى است، فرقة الآراء و الاديان است از قضاياى شريعت و اصول دين برگشتن و جاده سنّت و جماعت بگذاشتن و مخالف ائمّه هدى و اهل اجماع بودن، اين چنين فرقت داعيه ضلالت است و سبب تعطيل و ابطال فوائد بعثت انبيا و رسل لا جرم در شرع محظور آمد و در عقل منكر. امّا آن فرقت و عزلت كه در شريعت و حقيقت مستحبّ است و مندوب اليه آنست كه ربّ العالمين در شأن و قصّه اصحاب الكهف فرمود: وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، و مصطفى عليه الصلاة و السلام فرمود: «لياتينّ على الناس زمان لا يسلم لذى دين دينه الّا من فرّ بدينه من قرية الى قرية و من شاهق الى شاهق و من حجر الى حجر كالثعلب الذى يروغ»، قالوا: و متى ذاك يا

رسول اللّه؟ قال: «اذا لم تنل المعيشة الّا بمعاصی اللّه عزّ و جلّ فاذا كان ذلك الزمان حلّت العزوبة»، قالوا: و كيف ذاك يا رسول اللّه و قد امرتنا بالتّزويج؟ قال: «انّه اذا كان ذلك الزمان كان هلاك الرجل علی يدی ابويه فان لم يكن له ابوان فعلی يدی زوجته و ولده فان لم يكن له زوجة و لا ولد فعلی يدی قرابته»، قالوا: و كيف ذاك يا رسول اللّه؟ فقال (صلي الله عليه وسلم) : «يعيّرونه بضيق المعيشة فيكلّف ما لا يطيق حتّی يورده موارد الهلكة».
و قال عبد اللّه بن عمرو بن العاص بينما نحن حول رسول اللّه (صلي الله عليه وسلم) اذ ذكر الفتنة او ذكرت عنده فقال (صلي الله عليه وسلم) : «اذا رأيت النّاس مرجت عهودهم و خفّت اماناتهم و كانوا هكذا» و شبك بين اصابعه، قال فقمت اليه فقلت: كيف افعل عند ذلك جعلنی اللّه فداك؟ فقال عليه السلام: «الزم بيتك و املك عليك لسانك و خذ ما تعرف و دع ما تنكر و عليك بامر الخاصة و دع عنك امر العامّة».
بزرگان دين و علمای شريعت و طريقت متفق‌اند كه در روزگار فتنه و استيلاء اهل بدعت و ظهور ظلم و خيانت عزلت اولی‌تر از صحبت كه عزلت در چنين وقت سنّت انبياست و عصمت اوليا و سيرت حكما.
عمر خطاب رضی اللّه عنه گفت: خذوا حظكم من العزلة ففی العزلة راحة من خليط السوء. و قال ابن سيرين: العزلة عبادة. و قيل لعبد اللّه بن زبير: الا تأتی المدينة؟ فقال: ما بقی بالمدينة الّا حاسد نعمة او فرح بنقمة. و قال داود الطائی فرّ من الناس فرارك من الاسد. و قال الفضيل: كفی باللّه محبّا و بالقرآن مونسا و بالموت واعظا اتّخذ اللّه صاحبا و دع الناس جانبا. و قيل لمالك بن مغول و هو فی داره بالكوفة جالسا وحده: اما تستوحش فی هذه الدّار؟ فقال: ما كنت اظنّ احدا يستوحش مع اللّه.
قوله تعالی: وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعی چون خبر به حبيب نجار رسيد كه رسولان عيسی را گرفتند و بخواهند كشت، از ان منزل خويش بيامد بشتاب، قومی گفتند: خانه داشت در ان گوشه شهر بدورتر جای از مردمان و كسب كردی، هر روز آنچه كسب وی بود

يك نيمه بصدقه دادى و يك نيمه بخرج عيال كردى. و گفته‌اند: مردى بود شكسته تن بيمار چهر خداى را عز و جل پنهان عبادت كردى و كس از حال وى خبر نداشتى تا آن روز كه رسولان عيسى را برنجانيدند و جفا كردند از ان منزل خويش بشتاب بيامد و ايمان خويش آشكارا كرد و گفت: يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ قتاده گفت: چون بيامد نخست رسولان را بديد گفت شما باين دعوت كه ميكنيد و باين پيغام كه ميگزاريد هيچ مزد ميخواهيد؟ ايشان گفتند: ما هيچ مزد نمى‌خواهيم و جز اعلاء كلمه حق و اظهار دين اللَّه مقصود نيست. حبيب بيامد آن گه و قوم را گفت: اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ مصطفى عليه الصلاة و السلام فرمود: «سباق الامم ثلاثة لم يكفروا باللّه طرفة عين: على بن ابى طالب (ع) و صاحب يس يعنى حبيب النجار و مؤمن آل فرعون يعنى حزبيل فهم الصدّيقون».

چون حبيب رسولان را نصرت داد و آن قوم را نصيحت كرد ايشان گفتند: و انت مخالف لديننا و متابع لهؤلاء الرسل؟ حبيب جواب داد: وَ ما لِيَ لا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي اى خلقنى وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اى و مصير الكلّ اليه.

أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً يعنى الاصنام، إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ اى بسوء و مكروه، لا تُغْنِ عَنِّي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً اى لا شفاعة لها فتغنى، وَ لا يُنْقِذُونِ من ذلك المكروه. و قيل: لا يُنْقِذُونِ من عذاب اللَّه لو عذّبنى اللَّه ان فعلت ذلك إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ.

ثمّ اقبل على الرسل و قال: إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ اى اشهدوا علىّ و قيل: خاطب به القوم فلمّا سمعوا منه هذا الكلام وثبوا عليه فقتلوه و قيل: علّقوه من سور المدينة و قبره فى سوق انطاكيه. سدى گفت: دست بسنگ بوى فرا داشتند و او را بسنگ بكشتند و وى در ان حال ميگفت: اللّهم اهد قومى اللهم اهد قومى. اين دليل است بر كمال حلم و فرط شفقت وى بر خلق. اين همچنانست كه ابو بكر صديق بنى تيم را گفت آن گه كه او را مى‌رنجانيدند و از دين حق با دين باطل مى‌خواندند گفت: اللهم اهد بنى تيم فانّهم لا يعلمون يأمروننى بالرجوع من الحق الى الباطل. كمال شفقت و مهربانى بو بكر بر خلق خدا

غرفه‌ای بود از بحر نبوت محمد عربی صلوات الله و سلامه علیه بآن خبر که گفت:«ما صبّ اللَّه تعالی شیئا فی صدری الّا و صببته فی صدر ابی بكر».
و خلق مصطفی صلوات الله علیه با خلق چنان بود که کافران بقصد وی برخاسته بودند و دندان عزیز وی می‌شکستند و نجاست بر مهر نبوت می‌انداختند و آن مهتر عالم دست شفقت بر سر ایشان نهاده که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون.
قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ چون حبیب را بکشتند، رب العالمین او را زنده کرد و گفت با وی: ادْخُلِ الْجَنَّةَ حبیب چون در بهشت شد و نواخت و کرامت حق دید آرزو کرد گفت: کاشك قوم من بدانستندی که ما کجا رسیدیم و چه دیدیم! قالَ يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ حسن بصری گفت: رحمت خدا بر حبیب نجار باد که بعد از مرگ نصیحت هم فرو نگذاشت گفت: يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ. آن پادشاه و آن قوم اگر این کرامت دیدندی ایشان نیز ایمان آوردی.
قوله: بِما غَفَرَ لِي رَبِّي «ما» هاهنا للمصدر، ای بمغفرة ربّی. و قیل: «ما» بمعنی الّذی، ای بالّذی غفر لي ربّی بسببه. و قیل: لمّا اراد القوم ان یقتلوه رفعه اللَّه الیه فهو فی الجنّة و لا یموت الا بفناء السماوات. پس چون رسولان عیسی را هلاك کردند و حبیب را بران صفت بکشتند، رب العالمین اثر خشم خود بایشان نمود و عذاب و نقمت فرو گشاد، جبرئیل را فرمود تا یك صیحه بر ایشان زد همه بیکبار فرو مردند و چون خاکستر گشتند.
اینست که رب العالمین فرمود: وَ ما أَنْزَلْنا عَلى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ یعنی قوم حبیب من بعد قتله مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّماءِ لنصرة الرسل، ای لم نحتج فی اهلاکهم الی ارسال جند وَ ما كُنَّا مُنْزِلِينَ کرّره تأكیدا. و قیل: «ما» بمعنی الّذی: تقدیره: من جند من السماء و ممّا كنّا منزلین علی من قبلهم من حجارة و ریح و امطار شدیدة.
ثمّ بیّن عقوبتهم فقال: إِنْ كانَتْ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً ای ما کانت عقوبتهم الا صیحة واحدة: قال المفسّرون: اخذ جبرئیل بعضادتی باب المدینة ثمّ صاح بهم صیحة واحدة فَإِذا هُمْ خامِدُونَ میّتون.

یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ معنى حسرت غایت اندوه است و كمال غم كه دل را شكسته كند و كوفته، يعنى يدع القلب حسيرا. و تأويل كلمه آنست كه: يا حسرة ان كنت آتية فهذا اوانك، و اين نداى درد زدگانست بر خويشتن همچنانك يعقوب پيغامبر عليه السلام گفت: «يا اسفى على يوسف» اى اندها كه آمد بر فراق يوسف.
و هم ازين باب است كه آنچه فردا در قيامت گناهكاران گويند از تحيّر و حيرت: يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ... عكرمه گفت: «يا حسرة» درين موضع بر دو وجه است: يكى آنكه از گفت اللَّه است يعنى يا حسرة و كآبة عليهم حين لم يؤمنوا اى حسرتا و اندوها كه بر ايشانست كه ايمان نياوردند و نه گرويدند. وجه ديگر: اين كلمه از گفتار هالكان است آن گه كه معاينه عذاب ديدند يعنى كه آرزوى ايمان كردند آن ساعت لكن سود نداشت كه در وقت معاينه ايمان سود ندارد.
ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ خلاصه سخن آنست كه: اى دريغا بر بندگان! هيچ فرستاده نيامد بايشان مگر كه برو افسوس ميكردند تا آن افسوس كردن ايشان حسرت گشت بر ايشان. و معنى اين حسرت آنست كه مصطفى صلوات اللَّه و سلامه عليه فرمود: «ان المستهزئين بالنّاس فى الدنيا يفتح لهم يوم القيمة باب من ابواب الجنّة فيقال لهم: هلّم هلّم، فيأتيه بكربه و غمّه فاذا اتاه اغلق دونه فلا يزال يفعل به ذلك حتى يفتح له الباب فيدعى اليه فلا يجيب من الاياس».
و قال مالك بن دينار قرأت فى زبور داود: طوبى لمن لم يسلك سبيل الأئمة و لم يجالس الخطائين و لم يدخل فى هزوء المستهزئين، و فى انجيل عيسى: طوبى للرّحماء اولئك يكون عليهم الرحمة ويل للمستهزئين كيف يحرقون بالنّار!

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتى ارباب معرفت در احياء موتى معنى ديگر ديده‌اند و فهمى ديگر كرده‌اند گفتند: اشارت است بزنده گردانيدن دلهاى اهل غفلت بنور قربت و زنده كردن جانهاى اهل هوا و شهوت بنسيم مشاهدت و روح مواصلت، اگر همه جانهاى عالميان ترا بود و

نور قربت ترا حیاة طیّبه ندهد مرده زندانی تویی، و اگر هزار سال در خاك بودهای چون ریحان توحید رحمن در روضه روح تو بود مایه همه زندگانی تویی، عزیز باشد کسی که ناگاه بسر چشمه حیاة رسد. و خضروار درو غسلی بیارد تا حیّ ابد گردد.
پیر طریقت گفت:

- الهی! زندگانی همه با یاد تو
- و شادی همه با یافت تو،
- و جان آنست که در و شناخت تو،
- الهی! موجود نفسهای جوانمردانی،
- حاضر دلهای ذاکرانی،
- از نزدیکت نشان میدهند و برتر ازانی،
- و از دورت میپندارند و نزدیکتر از جانی،
- ندانم که در جانی یا خود جانی نه اینی نه آنی،
- جان را زندگی میباید تو آنی.

وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ یعنی خطاهم الی المسجد فی ظلم اللیل و وقوفهم علی بساط المناجاة معنا. و فی الخبر بشر المشائین فی اللیل الی المساجد بالنور التام یوم القیمة.
در وقت سحرگاه که بنده از حجره اندوه خود بیرون آید بقصد مسجد و محراب، و قدم بر بساط مناجات نهد، هر چه در اطراف و اکناف سماوات مقرّب بود زبانها بحمد و ثنا بگشایند و از جناب جبروت سرا بسر کأس شراب وصل انا جلیس من ذکرنی روان گردد، آن ساعت آسمان و زمین از غیرت فرو گدازند و در این اطباق کونین زبانهای تعطّش از عین شوق بگشایند که و للارض من كأس الكرام نصیب، عزیز کسی که آن ساعت بستر و بالین وداع کند و روی بمحراب عبادت نهد و درد خود را مرهم جوید، شریف وقتی که آنست، عزیز ساعتی آن ساعت که جلال احدیّت بنعت صمدیّت بساط نزول بیفکند و با تو این خطاب کند که هل من سائل؟ هل من تائب؟ هیچ درد زدهای را سؤالی هست تا جام اجابت در کام او ریزیم؟ هیچ تائبی هست تا مرکب قبول باستقبال او فرستیم؟ هیچ عاصیی هست تا جریده جریمه

او را توقیع غفران کشیم.

خلیلـــی هــل ابصـــرتما او سـمعتما   با کرم من مولی تمشی الی عبـد؟

وَ اضْـرِبْ لَهُـمْ مَثَلًا أَصْـحابَ الْقَرْیَـةِ خبـر میدهـد از بازداشـتگان عـدل ازل، وَ جاءَ مِنْ أَقْصَـا الْمَدِینَـةِ رَجُلٌ یَسْعی نشـان میدهـد از برداشـتگان لطف قدم، آن بازداشتگان عدل را داغ قطیعت بر نـهاد که لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهِّـرَ قُلُـوبَهُمْ، ایـن برداشـتگان لطـف ازل را بـالزام از راه تقـوی در کشید که وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوی، آن رانده اخْسَؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُونِ و این خوانـده وَ اللَّهُ یَـدْعُوا إِلـی دارِ السَّـلامِ مقبـولان حضـرت دیگرانـد و مطرودان قطیعت دیگر، مقبولان حضرت را میگوید: أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِـزْبَ اللَّهِ هُـمُ الْمُفْلِحُـونَ، مطـرودان قطیعـت را میگویـد: أُولئِـكَ حِزْبُ الشَّیْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ کرم و رحمت او مقرعـه عزت پیش مرکـب دولـت حـزب اللّه میزنـد و چـون و چـرا نـه، جبـروت و کبریـای او کـوس قهـر و سیاسـت در دمـاغ حـزب الشـیطان میکوبد و روی سؤال نه، و کس را بـر اسـرار جـلال ذو الجـلال اطّـلاع نه امیر المؤمنین علی کرّم اللّه وجهـه گویـد: یکـی را در خـاك مـی‌نهادم سه بار روی او بجانب قبله کردم هر بـار روی از قبلـه بگردانید، پس ندایی شنیدم که ای علـی دست بدار آن را کـه مـا ذلیـل کـردیم تـو او را عزیز نتوانی کرد. کرامت خواندگان و اهانـت راندگان همـه از درگـاه جلال اوست و بارادت و مشیّت اوست تُعِزُّ مَنْ تَشـاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشـاءُ نشـان کرامـت بنـده آنسـت کـه مـردوار در آیـد و جـان و دل و روزگـار فدای دین اسلام کند چنانك آن جوانمرد کرد حبیب نجار مؤمن آل یس، تـا از حضـرت عزّت ایـن خلعـت کرامـت بـدو رسـید کـه: ادْخُلِ الْجَنَّـةَ دوسـتان او چـون بـآن عقبـه خطرنـاك رسـند بایشـان خطـاب آیـد کـه أَلَّا تَخـافُوا وَ لا تَحْزَنُـوا، بـاز ایشـان را بشـارت دهنـد کـه وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّـةِ. احمد حنبل قدس اللّه روحـه در نـزع بـود بدسـت اشـارت میکـرد و بزبـان دندنه‌ای میگفت عبد اللّه پسرش گوش بر دهان او نـهاد تـا چـه شـنود، او در خویشتن میگفت: لا بعد لا بعد نـه هنـوز نـه هنـوز، پسر گفت ای پدر

این چه حالت است؟ گفت ای عبد اللّٰه وقتی با خطرست بدعا مددی ده اینك ابلیس برابر ایستاده و خاك ادبار بر سر میریزد و میگوید: ای احمد جان ببردی از زخم ما، و من میگویم: لا بعد هنوز نه، تا یك نفس مانده جای خطر است نه جای امن. در خبر میآید که بنده مؤمن چون از این سرای فانی روی بدان منزل بقا نهاد، غسال او را بران تخته چوبین خوابانند تا بشوید، از جناب قدم بنعت کرم خطاب آید که ای مقرّبان درگاه در نگرید چنانك آن غسال ظاهر او بآب میشوید ما باطن او بآب رحمت میشوئیم، ساکنان حضرت جبروت گویند: پادشاها ما را خبر کن تا آن چه نور است که از دهان وی شعله میزند؟
گوید که آن نور جلال ماست که از باطن وی بر ظاهر تجلّی میکند. حبیب نجار چون بآن مقام دولت رسید او را گفتند: ادْخُلِ الْجَنَّةَ، ای حبیب در رو درین جای ناز دوستان و میعاد راز محبّان و منزل آسایش مشتاقان تا هم طوبی بینی هم زلفی هم حسنی، طوبی عیش بی‌عتاب است، زلفی ثواب بی‌حساب است، حسنی دیدار بی‌حجاب است.
حبیب چون آن نواخت و کرامت دید گفت: يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لِي رَبِّي...
آرزو کرد که کاشك قوم من دانندی که ما کجا رسیدیم و چه دیدیم! نواخت حقّ دیدیم و بمغفرت اللّٰه رسیدیم.

آنجای که ابرار نشینند نشستیم	صد گونه شراب از کف اقبال چشیدیم
ما را همه مقصودی بخشایش حق بود	المنّة للّٰه که بمقصود رسیدیم

الحمد لولیّه.

(3)
آية 31 الي 54

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ {31}
وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ {32}
وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ {33}

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ {34}
لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ {35}
سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ {36}
وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ {37}
وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ {38}
وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ {39}
لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ۚ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ {40}
وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ {41}
وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ {42}
وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ {43}
إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ {44}
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ {45}
وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ {46}
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ {47}
وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ {48}
مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ {49}
فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ {50}
وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ {51}
قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا ۜ هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ {52}
إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ {53}
فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ {54}

3 النوبة الاولى

قوله تعالى: أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ نمی‌بینند که چند تباه کردیم پیش ازیشان گروه گروه، أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا يَرْجِعُونَ (31) که کسی ازیشان باز نمی‌آید؟
وَ إِنْ كُلٌّ و نیستند ایشان همه، لَمَّا جَمِيعٌ مگر همه بهم، لَدَيْنا مُحْضَرُونَ (33) نزدیك ما حاضر کردگان.
وَ آيَةٌ لَهُمُ و یك نشان الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها زمین مرده است که بباران

زنده گردانیم، وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا و بیرون آریم ازین زمین دانه درودنی، فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (33) تا از ان میخورند.
وَ جَعَلْنا فِيها جَنَّاتٍ و در ان زمین بوستانها کردیم و آفریدیم، مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ ازین خرمابنان ورزان، وَ فَجَّرْنا فِيها مِنَ الْعُيُونِ (34) و برگشادیم در ان زمین چشمه‌های روان.
لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ تا میخورند از میوه‌های آن، وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ و از آنچه ایشان کشتند و نشاندند، أَ فَلا يَشْكُرُونَ (35) بآزادی نباشند و کردگار را نپرستند؟
سُبْحانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها پاکی و بی‌عیبی آن خدای را که بیافرید همه گونها را از آفریدگان جفت جفت، مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه زمین میرویاند، وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و از تنهای مردمان و دیگر همه جانوران وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ (36) و از آنچه آفریدگان ندانند.
وَ آيَةٌ لَهُمُ و نشانی است ایشان را، اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ این شب که می‌درکشیم ازو روز، فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ (37) تا ایشان در تاریکی میشوند.
وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها و خورشید میرود آرامگاه خود را، ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (38) آن راست داشته و باز انداخته خدای توانای داناست.
وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ و ماه اندازه کردیم آن را در رفتن منزلها در شبانروز، حَتَّى عادَ تا آن گه که باز گردد، كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (39) چون شاخ خرما بن یك ساله خشك.
لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها نه آفتاب را سزد، أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ که ماه را دریابد، وَ لَا اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ و نه شب روز را کم آرد و عاجز، وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (40) و هر دو در فلك فراخ میروند.
وَ آيَةٌ لَهُمْ و نشانی است ایشان را، أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ که ما برداشتیم پدران ایشان را که فرزندان را زادند، فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (41) در آن کشتی گران بار پر کرده.
وَ خَلَقْنا لَهُمْ و بیافریدیم ایشان را، مِنْ مِثْلِهِ از هم مانند کشتی نوح، ما يَرْكَبُونَ (42) آنچه می‌برنشینند بران.

وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ و اگر خواهيم ايشان را در آب كنيم، فَلا صَرِيخَ لَهُمْ فريادرس نبود ايشان را، وَ لا هُمْ يُنْقَذُونَ (43) و ايشان را نرهانند.
إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا مگر بخشايشى از ما، وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ (44) و برخوردارييى تا فراسرانجام.
وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ چون ايشان را گويند: اتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ بپرهيزيد از پاداش گناهان كه كرديد از پيش، وَ ما خَلْفَكُمْ و گناهان كه خواهيد كرد ازين پس لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (45) مگر ببخشايند بر شما.
وَ ما تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آياتِ رَبِّهِمْ نيايد بايشان هيچ نشانى از نشانهاى خداوند ايشان، إِلَّا كانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ (46) مگر از ان روى گردانيده ميباشند.
وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا و چون ايشان را گويند نفقه كنيد بر درويشان، مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه اللَّه شما را روزى داد، قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا ناگرويدگان ايشان گويند گرويدگان را: أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ ما طعام دهيم كسى را كه اگر اللَّه خواهد او را خود طعام دهد؟ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (47) نيستيد شما مگر در گمراهيى آشكارا.
وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ و ميگويند اين هنگام رستاخيز كى خواهد بود؟ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (48) اگر راست مى‌گوييد.
ما يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً چشم نميدارند مگر يك بانك، تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (49) كه فرا گيرد ايشان را و ايشان با هم بر آويخته.
فَلا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً نه اندرزى توانند كه كنند، وَ لا إِلى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (50) و نه توانند كه با خاندان خويش آيند.
وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ و دردمند در صور، فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (51) ايشان از گورها بسوى خداوند خويش مى‌پويند شتابان.
قالُوا يا وَيْلَنا گويند اى ويل و نفريغ و هلاك بر ما، مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا كه بيدار كرد و بينگيخت ما را از اين خوابگاه ما؟! هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ اين آنست كه رحمن وعده داده بود ما را، وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (52) و فرستادگان او راست گفتند.
إِنْ كانَتْ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً نبود مگر يك بانك، فَإِذا هُمْ جَمِيعٌ كه ايشان را همه بهم، لَدَيْنا مُحْضَرُونَ (53) نزديك ما حاضر كردگان باشند.

فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً امروز بيداد نكنند بر هيچكس، وَ لا تُجْزَوْنَ إِلَّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (54) و پاداش ندهند شما را مگر آنچه ميكرديد.

النوبة الثانية

قوله: أَ لَمْ يَرَوْا يعنى اهل مكه كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ الم يعتبروا بمن هلك قبلهم فيؤمنوا مخافة ان ينزل بهم مثل ما نزل بمن قبلهم. مشركان مكه را ميگويد: نه نگرند و عبرت نگيرند بآن گذشتگان و رفتگان ازين جهان و جهانيان داران و ستمكاران كه ما چون ايشان را هلاك كرديم و از خانه و وطن برانداختيم و نام و نشان ايشان از زمين برگرفتيم، نترسند اينان كه با ايشان همان كنيم كه با آنان كرديم. اهل كلّ عصر قرن سمّوا بذلك لاقترانهم فى الوجود، و «كم» موضعه نصب باهلكنا، و الجملة فى تقدير النّصب بيروا.
و أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا يَرْجِعُونَ بدل من الجملة، و المعنى: انّهم لا يعودون الى الدنيا و لا يرجعون اليهم يوم القيمة نميدانند و نمى‌بينند كه ما چند هلاك كرديم پيش ازيشان از گروه گروه و آنكه از ان هلاك كردگان و گذشتگان هيچكس باز نمى‌آيد، همه ميروند و كس را بازگشت نه، همه ميروند و ديده عبرت نه.

فى الذاهبين الاولي	ن من القرون لنا بصائر
لما رأيت مواردا	للموت ليس لها مصادر
و رأيت قومى نحوها	تمضى الاكابر و الاصاغر
لا يرجع الماضى الىّ	و لا من الباقين عابر
ايقنت انّى لا محا	لة حيث صار القوم صائر

وَ إِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ اى نجمعهم يوم القيمة للحساب و الجزاء على الاعمال. ابن عامر و حمزه و عاصم «لمّا» بتشديد خوانند و باين قراءت «ان» بمعنى جحد است و «لمّا» بمعنى الا، اى و ما كلّ الا جميع لدينا محضرون. باقى قرّا «لمّا» بتخفيف خوانند. و باين قراءت «ان» تحقيق سخن راست و «ما» صلت و زيادت توكيد يعنى:

و ان كلّ لجميع لدينا محضرون.
«و آيـة» رفـع بالابتـداء «لهـم» خبـره، «الارض الميتـة» اى اليابسـة. «احييناهـا» بـالمطر، وَ أَخْرَجْنـا مِنْهـا حَبًّـا مـن الحنطـة و الشـعير و مـا اشبههما الحبّ الذى يطحن و البذر الذى يعصر منه الدّهن و الحبّة عجم العنب، «فمنه» اى من الحبّ «يأكلون».
«وَ جَعَلْنا فِيها» اى فى الارض، «جنّات» بساتين، مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنـابٍ وَ فَجَّرْنا فِيها مِنَ الْعُيُونِ.
«لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ» اى ثمر الماء، لانّ المـاء اصـل الجميـع. و قيـل: مـن ثمر ذلك.
قرأ حمزة و الكسائى: «من ثمره» بضمّتين، و الباقون «ثمره» بفتحتين.
«وَ مـا عَمِلَـتْ» بغيـر الهـاء قـراءة اهـل الكوفـة، و بـالهـاء قـراءة البـاقين.
«ما» درين موضع بر دو وجه است: يكى بمعنى «الّذى» يعنى: و الّذى عملت ايديهم، اى غرست و زرعت و حفرت ميگويد: بستانها كرديم از آنچه ايشان كشتند و نشاندند و چشمه‌ها گشـاديم از آنچـه ايشـان كندنـد و كاويدنـد. وجـه دوم مـاء نفـى اسـت يعنـى: ليـأكلوا مـن ثمـره و لـم تعملـه ايديهم تا از ان ميوه‌ها خورند كـه نـه از صـنع ايشانسـت رويانيدن آن و نه كار ايشانست بيرون آوردن آن، ايشان كشتند امّا ببر نياوردند ايشـان نشـاندند امّـا ببـار نياوردنـد ايشـان كندنـد امّـا از سـنگ آب نياوردنـد، همانست كه جاى ديگر فرمود ميوه را: «ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها» و آب را گفـت: «وَ مـا أَنْـتُمْ لَـهُ بِخـازِنِينَ» جـاى ديگـر فرمـود: «أَ أَنْـتُمْ تَزْرَعُونَـهُ أَمْ نَحْـنُ الزَّارِعُـونَ»، «أَ أَنْـتُمْ أَنْزَلْتُمُـوهُ مِـنَ الْمُـزْنِ أَمْ نَحْـنُ الْمُنْزِلُـونَ» و قيل: اراد العيون و الانهـار التـي لـم تعملهـا يـد خلـق مثـل دجلة و الفرات و النيل و نحوها. و قولـه «ايديهم» هذا كنايـة عـن القـوّة لانّ اقـوى جـوارح الانسـان فـى العمـل يده فصـار ذكـر اليـد غالبـا فـى الكناية، و مثلـه قولـه: ذلِكَ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ. و فـى كـلام العجم: بدست خـويش كـردم بخويشـتن: و انـت لا تنـوى اليـد بعينهـا. أَ فَـلا يَشْـكُرُونَ استفهام بمعنى الامر، اى ليشكروا نعمى.
ثـمّ نـزّه نفسـه عـزّ و جـلّ فقـال: سُـبْحانَ الَّـذِي خَلَـقَ الْأَزْواجَ كُلَّهـا اى الاجناس و الاعمال و الانواع، مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ من الحبوب و الثمـار

و الحشیش و الاشجار، وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ یعنی الذّکور و الاناث و ممّا خلق من الاشیاء من دوابّ البرّ و البحر یقال خلق اللَّه دابة ملأت ثلثی الارض و دوابّ البرّ و البحر الف صنف لا یعلم الناس اکثرها، یقول اللَّه تعالی: وَ نُنْشِئَکُمْ فِي ما لا تَعْلَمُونَ وَ یَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ.
وَ آیَةٌ لَهُمُ ای لاهل مکة تدلّ علی قدرتنا: «اللَّیْلُ نَسْلَخُ» ای ننزع و نکشط منه النهار فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ داخلون فی الظلمة، و المعنی: نذهب بالنهار و نجیء باللیل و ذلك انّ الاصل هی الظلمة و النهار داخل علیها اذا غربت الشمس سلخ النهار من اللیل فتظهر الظلمة، ای سلخنا الضّوء الذی هو شعاع الشمس من الهواء و کان کاللباس للهواء فصار لیلا کما ینزع اللباس من الشيء، و منه قولهم: سلخت المرأة جلبابها ای نزعته.
وَ الشَّمْسُ تَجْرِي یعنی: و آیة لهم الشمس تجری، «لِمُسْتَقَرٍّ لَها»، ای الی مستقر لها. معنی آنست که: خورشید میرود تا آرامگاه خویش و آرامگاه وی زیر عرش عظیم است. خبر درست است از مصطفی صلوات اللَّه و سلامه علیه که فرمود فرا بو ذر غفاری: یا با ذر هیچ دانی که این آفتاب که فرو میشود کجا میرود؟ بو ذر گفت: اللَّه و رسوله اعلم، رسول فرمود: همی رود تا بزیر عرش او را قرار گاهی است، چون آنجا رسد سجود کند، پس دستوری خواهد تا از مشرق برآید بر عادت خویش، هر روز دستوری می‌یابد و از مطلع خویش بر میآید تا روزی که او را دستوری ندهند، شفیع طلب کند و شفیع نیابد، دیر بماند و وقت در گذرد بداند که اگر نیز دستوری یابد بمشرق نرسد بنالد گوید: خداوندا مشرق دور است چه فرمایی؟ فرمان آید که از جای خویش برآی آن گه از مغرب برآید و آن نشان مهین است از نشانهای قیامت، آن گه مصطفی فرمود علیه السلام: «أ تدرون متی ذاکم؟ حین لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل».
و گفته‌اند: مستقرّ وی آنست که در غروب و طلوع هر روز او را مشرقی و مغربی است، آن روز که باقصی المشارق و آخر المغارب رسد بمستقرّ خویش رسد، لانها لا تجاوزه. و قیل: «مستقرّها» نهایة ارتفاعها فی السماء فی الصّیف و نهایة هبوطها فی الشتاء. و در شواذّ خوانده‌اند: «و الشّمس تجری لا مستقر لها» و هو قراءة ابن مسعود

یعنى انها جارية ابدا لا تثبت فى مكان، همانست كه جاى ديگر فرمود: «وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَيْنِ» اين خورشيد بر دوام همى رود او را آرام نه و باز ايستاد نه تا آن گه كه دنيا بسر آيد و بنهايت روش خويش رسد.

«وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ» نافع و ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب «و القمر» برفع خوانند بر معنى ابتدايا بر تقدير: و آية لهم القمر. باقى بنصب خوانند يعنى: و قدّرنا القمر. «قدّرناه» اختيار بو حاتم رفع است و اختيار ابو عبيد نصب، نظيره قوله تعالى: وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ ميگويد: ماه را در رفتن اندازه كرديم منزلهايى كه اول آن شرطين است و آخر آن بطن الحوت تا درين منزلها ميرود هر شب بمنزلى فروآيد بيست و هشت منزل اندر دوازده برج فلك در هر برجى دو روز و سه يكى بماند تا در يك ماه فلك بتمامى باز برد و آن روز كه بمنزل آخر رسد «عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» آن شاخ خرما بن كه بر سر خوشه دارد چون يك سال برآيد كهن گردد و خشك شود باريك و ضعيف و زرد شود و از خشكى متقوس گردد، رب العالمين ميفرمايد: ماه نو در آخر ماه هم چنان گردد، و در آن آيت ديگر فرمود: لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ اين زيادت و نقصان ماه از آنست تا بر ديدار ماه و شمار رفتن او سال و ماه و روزگار ميدانيد.

«لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها» اى يسهل لها، بغيت الشيء فانبغى لى، اى استسهلته فتسهل لى و طلبته فتيسر لي، يقول عز و جل: لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ لاختلاف مكانيهما فانّ القمر فى السماء الدنيا و الشمس فى السماء الرابعة. «وَ لَا اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ » لاختلاف زمانيهما فانّ زمان النهار وقت طلوع الشمس و زمان الليل زمان غيبتها، سلطان قمر شب و سلطان آفتاب روز، ميگويد: نيست ايشان را كه امروز بر هم رسند يا بر سلطان يكديگر زور كنند و پيشى گيرند تا بروز قيامت، پس چون قيامت پديد آيد هر دو بر يكديگر رسند چنانك رب العزة فرمود: وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ اما امروز يكى در فلك خويش ميرود و بسلطان خويش مينازد. فذلك قوله: وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ السّبح الانبساط فى السير كالسّباحة فى الماء.

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ قرأ نافع و ابن عامر و يعقوب: ذرّياتهم» على الجمع، و قرأ الآخرون: «ذريّتهم» على التوحيد، و المراد بالذّريّة ها هنا الآباء و الاجداد. و اسم الذّرّية يقع على الآباء الذين ذرى منهم الاولاد و الذّريّة فى قوله مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ هم الاولاد الذين ذرؤا من الاماء، و الذّرء الخلق، و «الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» هو سفينة نوح عليه السلام الآباء فى سفينة و الأبناء فى اصلابهم.

وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ يعى الزوارق و صغار السفن. و قال ابن عباس: هو الإبل تحمل فى البرّ كما تحمل السفن فى البحر. ميگويد: در برّ آفريديم مانند كشتى در بحر تا خلق بر ان مى‌نشينند و از آن منفعت همى گيرند. جاى ديگر فرمود: وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ ما فرزندان آدم را برداشتيم در دشت و در دريا، در دشت و صحرا باشتران و در دريا بكشتى. و گفته‌اند: سه چيز آنست كه اللّٰه راند بكمال قدرت خويش: شتران در صحرا و ميغ در هوا و كشتى در دريا.

قوله: وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ نعمتهاى خويش بر شمرد و عطاها بر داد آن گه آيت قهر و هيبت بر پى آن داشت تا ايشان را تنبيه كند و خبر دهد كه نعمت بشكر مقابل كنيد و عطا بطاعت او بكار داريد، اگر نكنيد نعمت بر شما و بال كنم و آن كشتى و آن دريا سبب هلاك كنم فذلك قوله: وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِيخَ لَهُمْ اى لا مغيث لهم، وَ لا هُمْ يُنْقَذُونَ ينجون من الغرق.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ اى الا ان نرحمهم و نمتّعهم الى انقضاء آجالهم فهما منصوبان على المفعول له، و الرحمة هاهنا المهلة.

وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ ما خَلْفَكُمْ قال ابن عباس: «ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» يعنى الآخرة فاعملوا لها، «وَ ما خَلْفَكُمْ» يعنى الدنيا فاحذروها و لا تغترّوا بها. و قيل: معناه اتّقوا الذى قدمتم بين ايديكم من الذنوب و الّذي خلفكم منها لم تعملوها بعد و انتم عاملوها.

قال شقيق البلخى: لانا ممّا لم اعمل من الذنوب اشدّ خوفا مما عملت. و قال قتادة: «اتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» اى اتّقوا نكالا كنكال من كان قبلكم من الامم «وَ ما خَلْفَكُمْ» اى اتّقوا قيام الساعة ميفرمايد: بپرهيزيد از چنان فضيحت و چنان عقوبت كه پيشينان را بود، آن مكنيد كه ايشان كردند

که بشما رسد آن عقوبت که بايشان رسيد، همانست که فرمود: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ». «وَ ما خَلْفَكُمْ» اى اتقوا قيام الساعة التي خلفكم بترسيد از قيامت که ميآيد در قفاى شما، يعنى آن مكنيد که در قيامت شما را بآن عذاب كنند و جواب اين سخن محذوف است، اى اذا قيل لهم اتّقوا لم يتّقوا و لم يرتدعوا.
وَ ما تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آياتِ رَبِّهِمْ اى دلالة على صدق محمد (صلي الله عليه وسلم) ، «إِلَّا كانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ». قوله: «من آية» اين «من» تحقيق نفى است «مِنْ آياتِ رَبِّهِمْ» «من» تبعيض است.
«وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ، يعنى لمشركى قريش: «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» تصدّقوا على الفقراء و انفقوا على المساكين ممّا زعمتم من اموالكم انّه للّه و هو ممّا جعلوه للّه من الحرث و الانعام، قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ قالوها استهزاء، لا نطعمهم و لا نعطيهم و لم يعرفوا انّ اللَّه امرهم بذلك تعبّدا و امتحانا للعباد ليبلوا الغنيّ بالفقير فيما فرض له فى مال الغنى، إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ مُبِينٍ فيه ثلاثة اقوال: احدهما انّه من تمام كلام الكفّار قالوا للمؤمنين: انتم فى ضلال مبين حيث تركتم دين آبائكم و اتّبعتم محمدا صلى اللَّه عليه و سلم. و قيل: هو جواب من اللَّه لهم. و قيل امر المؤمنين بان يقولوا لهم «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ مُبِينٍ».
وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ يعنون وعد البعث و فيه اضمار، التأويل: ارونا إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ و انّما ذكر بلفظ الوعد دون الوعيد لانّهم زعموا انّ لهم الحسنى عند اللَّه ان كان الوعد حقّا.
«ما يَنْظُرُونَ» اى ما ينتظرون، «إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً» هذه الصيحة صعقة القيامة ينفخ فى الصور ثلث نفخات: الاولى نفخة الفزع و الثانية نفخة الصّعقة و الثالثة نفخة القيام لرب العالمين بين كلّ نفختين اربعون سنة، و هذه الآية فى النفخة الثانية، «تَأْخُذُهُمْ» اى تلحقهم «وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ» قرأ حمزة «يخصمون» بسكون الخاء و تخفيف الصّاد، اى يغلب بعضهم بعضا بالخصام، و قرأ الآخرون بتشديد الصاد، اى يختصمون، فادغمت التاء فى الصّاد، ثمّ ابن كثير و يعقوب و ورش يفتحون الخاء، و ابو عمرو يختلس فتحة الخاء، و قرأ الباقون بكسر

الخاء.
روى انّ النبى (صلي الله عليه وسلم) قال: «اتقوا من السّاعة و قد نشر الرجلان ثوبهما فلا يتبايعانه و لا يطويانه و اتقوا من الساعة و قد رفع الرجل اكلته فلا يطعمها».
«فَلا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً» اى لا يقدرون على ان يوصى بعضهم بعضا، «وَ لا إِلى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» يعنى انّ السّاعة لا تمهلهم لشىء بل يموتون حيث يسمعون الصّيحة. معنى آيت آنست كه: اسرافيل در صور دمد يعنى نفخه صعق و مردم غافل باشند از قيامت و با يكديگر در آويخته در معاملت و متاجرت، چنان كه جامه‌اى در دست دو كس باشد بايع و مشترى و مى‌پيمايند در ان حال آواز صور برآيد و هر دو در مقام خويش بميرند يكى ترازو در دست دارد و بار مى‌سنجد ناگاه مرده بيفتد و ترازو هم چنان در دست وى، يكى گاو ميدوشد يكى آب ميكشد هر كس بر سر شغل خويش و از قيامت و رستاخيز بيخبر كه ناگاه ايشان را صعقه افتد، اينست كه رب العالمين فرمود: فَلا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لا إِلى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ.
«وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ» اين نفخه سوم است نفخه بعث كه خلق از گورها برآيند، و ذلك قوله: فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ الاجداث القبور، واحدها جدث «يَنْسِلُونَ» اى يخرجون من القبور احياء، نسل، اى خرج من مضيق، و منه قيل للولد: نسل لخروجه من بطن امّه، و الصور قرن فيه ارواح الموتى ينفخ فيه. و ذهب ابو عبيد الى انّه جمع صورة كصوفة و صوف، اى تنفخ فى الاجسام فيحيون «فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» يسرعون.
قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا قال ابن عباس و قتادة: انّما يقولون هذا لانّ اللَّه تعالى يرفع العذاب عنهم بين النفختين فيرقدون فاذا بعثوا بعد النفخة الآخرة و عاينوا القيمة دعوا بالويل. و قال اهل المعانى: انّ الكفّار إذا عاينوا جهنّم و انواع عذابها صار عذاب القبر فى جنبها كالنوم فقالوا: «مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا»، ثم قالوا: «هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»، اقرّوا حين لم ينفعهم الاقرار. و قيل: قالت الملائكة لهم: «هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ».

«إِنْ كانَتْ» يعنى ما كانت «إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً» يعنى النفخة الآخرة، «فَإِذا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ» للحساب و الخصومات. هلاك ايشان بصيحه‌اى و بعث و احياء ايشان بصيحه‌اى، ميگويد: نباشد مگر يك بانگ چون بنگرى همه بهم نزديك ما حاضر كردگان باشند، همانست كه گفت: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً». و گفته‌اند: صيحه بعث آنست كه اسرافيل گويد بر صخره بيت المقدس: ايّتها العظام البالية هلمّوا الى العرض على جبّار الجبابرة.
فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لا تُجْزَوْنَ إِلَّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يجوز ان يكون «ما» مفعولا، و يجوز ان يكون تقديره: بما كنتم تعملون، فحذف الجار، و نظير هذه الآية قوله: الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ، لا ظُلْمَ الْيَوْمَ و قوله: وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ و قوله: وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ و قوله: وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: أَ لَمْ يَرَوْا... نه نگرند بديده سر تا بدايع صنايع بينند؟ نه نگرند بديده سرّ تا لطايف وظايف بينند؟ ننگرند بديده سر تا آيات آفاق بينند؟
ننگرند بديده سرّ تا آيات انفس بينند؟ ننگرند بديده دل تا انوار هدايت بينند؟ ننگرند بديده جان تا اسرار عنايت بينند؟ ننگرند بديده شهود تا حضرت مشهود بينند؟ ننگرند بديده وجد تا رايت وجود بينند؟ ننگرند بديده بيخودى تا دوست عيان بينند؟ ننگرند بديده فنا تا جهانى بيكران بينند؟!

الا تا كى درين زندان فريب ايـن و آن بينى
يكى زين چاه ظلمانى برون شو تـا جهـان بينى
جهانى كاندرو هر دل كه يابى پادشـا يـابى
جهانى كاندر و هر جان كه بينى شـادمان بينى

اى مسكين تا كى در صنايع نگرى؟ يك بار در صانع نگر! تا كى ببدايع مشغول باشى؟ يك بار بمبدع مشغول شو! تا كى مرد هر درى

باشی؟ مرد هر دری را هرگز صلاح و فلاح نبود، لا تكن امعة فتهلك. هزار حصن روئین از جای برکندن آسان‌تر ازان بود که مرد هر دری را بیك در باز آوردن. بو یزید بسطامی را حدیث دل پرسیدند، گفتا: دل آن بود که بمقدار یك ذره آرزوی خلق درو نباشد.
أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا يَرْجِعُونَ سلمان فارسی رضی الله عنه هر گه که بخرابه‌ای بر گذشتی توقّف کردی بزاری بنالیدی و رفتگان آن منزل یاد کردی گفتی: کجا اندایشان که این بنا نهادند و ازان مسکن ساختند دل بدادند و مال و جان درباختند تا آن غرفه‌ها بیاراستند، چون دل بران نهادند و چون گل بر بار بشکفتند از بار بریختند و در گل خفتند.

سل الطّارم العالی الذری عن قطینه	نجا ما نجا من بوس عیش و لینه
فلمّا استوی فی الملك و استعبد الوری	رسول المنایا تلّه لجبینه

وَ إِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ صفت روز رستاخیز است که در ان روز رزمه‌های نفاق برگشایند و سرپوشهای زرّاقی از سر آن بر گیرند و گویند: «فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ». مدّعیان بی‌معنی را بینی که زبانهاشان از راه قفا بدر میکشند و لوح معاملات هر کس در رویهاشان میدارند که «اقْرَأْ كِتابَكَ»، و هر ذرّه‌ای که بظلم ستده باشند یا از زکاة باز گرفته داغ قهر میگردانند و بر پیشانیهای عوانان خویشتن‌پرست می‌نهند. ای مسکین! آخر نگویی که تا چند از این مکابره بر دوام و تا کی ازین شوخی و دلیری فراوان، از حال طفولیّت تا جوانی و برنایی و از جوانی و برنایی تا بکهلی و از کهلی تا بپیری و از پیری تا بکی؟! سُبْحانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها... الآیة پاکی و بی‌عیبی آن خدای را که در زمین از یك آب و یك خاك و یك هوا این همه عجائب صنع نماید و آیات و رایات قدرت پدید کند، بینا کردن بندگان را و باز نمودن‌نشان را که آن کس که ندیده بود ببیند و آن کس که در نیافته بود دریابد که این کرده را کردگاری است و این

ساخته را سازنده ایست و این آراسته را آرایندهایست و رسته را رویانندهای، هر یکی بر هستی الله گواه و بر یگانگی وی نشان، نه گواهی دهنده را خرد نه نشان دهنده را زبان،

و فی کلّ شیء له آیة تدلّ علی انّه واحد

وَ آیَةٌ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ بزرگی را پرسیدند که شب فاضل‌تر یا روز؟

جواب داد که شب فاضلتر که در شب همه آسایش و راحت بود و راحت از بهشت است و در روز همه رنج و دشواری بود اندر طلب معاش و رنج و دشواری از دوزخ است. و نیز گفت: شب حظّ مخلصان است که عبادت باخلاص کنند ریادران نه، روز حظّ مرائیان است.

که عبادت بریا کنند اخلاص در ان نه، شب وقت خلوت دوستانست و میعاد آشتی جویان و سلوت مشتاقان و هنگام راز محبّان. وحی آمد ببعضی انبیا: کذب من ادّعی محبتی اذا جنّه اللّیل نام عنی ا لیس کلّ محبّ یحبّ خلوة حبیبها انا مطّلع علیکم اسمع و اری».

و گفته‌اند: شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است، گهی شب قبض بود ایشان را و گهی روز بسط، در شب قبض همه فترت و هیبت بینند، در روز بسط همه لطف و رحمت یابند، در شب قبض صرصر قهر آید شواهد جلال نماید بنده بزارد در خواهش آید، در روز بسط همه نسیم لطف دمد بوی وصال آرد شواهد جمال نماید بنده بنازد در رامش آید.

پیر طریقت گفت: گاه گویم که در قبضه دیوم از بس پوشش که می‌بود، گاه نوری تابد که بشریّت در جنب آن ناپدید شود، نوری و چه نوری که از مهر ازل نشانست و بر سجل زندگانی عنوانست، هم راحت جان و هم عیش جان و هم درد جانست.

هم درد دل منی و هم راحت جان هم فتنه برانگیزی و هم فتنه نشان

وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ... از روى حكمت گفته‌اند كه زيادت و نقصان ماه از آنست كه ماه در ابتداى آفرينش نور او بر كمال بود بخود نظرى كرد، عجبى در وى پيدا شد، رب العزة جبرئيل را فرمود تا پر خويش بر روى ماه زد و آن نور از وى بستد ابن عباس گفت: آن خطّها كه بر روى ماه مى‌بينيد، نشان پرّ جبرئيل است نور از وى بستد امّا نقش بر جاى بماند و نقش كلمه توحيد است بر پيشانى ماه نبشته «لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه»، چون نور از ماه بستدند او را خدمت درگاه منع كردند، ماه از فرشتگان مدد خواست تا از بهر وى شفاعت كردند گفتند: بار خدايا ماه در خدمت درگاه عزّت خوى كرده هيچ روى آن دارد كه يكبارگى او را مهجور نكنى؟ رب العزة شفاعت ايشان قبول كرد و او را دستورى داد تا هر ماهى يك بار سجود كند در شب چهارده، اكنون هر شب كه بر آيد و بوقت خدمت نزديكتر ميگردد نور وى مى‌افزايد تا شب چهارده كه وقت سجود بود نورش بكمال رسد، باز از چهارده چون در گذرد هر شب در نور وى نقصان ميآيد كه از بساط خدمت دورتر ميگردد. و قيل: شبيه الشمس عبد يكون ابدا فى ضياء معرفته و هو صاحب تمكين غير متلون اشرقت شمس معرفته من بروج سعادته دائما لا يأخذه كسوف و لا يستره سحاب و شبيه القمر عبد يكون احواله فى التنقل و هو صاحب تلوين له من البسط ما يرقّيه الى حد الوصال ثمّ يردّ الى الفترة و يقع فى القبض ممّا كان به من صفاء الحال فيتناقص و يرجع الى نقصان امره الى ان يرفع قلبه عن وقته ثمّ يجود عليه الحقّ سبحانه فيوفّقه لرجوعه عن فطرته و افاقته عن سكرته فلا يزال تصفو حاله الى ان يقرب من الوصال و يرتقى الى ذروة الكمال فعند ذلك يقول بلسان الحال:

ما زلت انزل من ودادك منزلا   تتحيّر الالباب عند نزوله

(4)

آية 55 الي 83

4 النوبة الاولى

قولـه تعـالى: إِنَّ أَصْـحابَ الْجَنَّـةِ الْيَـوْمَ فِـي شُـغُلٍ بهشـتيان آن روز در ناپرداختند، فاكِهُونَ (55) شادان و نازان ميوه خواران.
هُمْ وَ أَزْواجُهُمْ فِي ظِلالٍ ايشان و جفتان ايشان در زير سايه‌هااند، عَلَـى الْأَرائِكِ مُتَّكِؤُنَ (56) بر تختهاى آراسته و بر حجله‌هاى تكيه زده.
لَهُمْ فِيها فاكِهَةٌ ايشانراست در ان هر ميوه، وَ لَهُمْ ما يَدَّعُونَ (57) و ايشانراست هر چه آرزو كنند و خواهند.
سَلامٌ قَوْلًا سلامى بگفتار، مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ (58) از خداوند مهربان كه خود گويد.
وَ امْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (59) و گويند فرا كافران كه از هم جدا شويد امروز اى ناگرويدگان.
أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ نه پيمان بستم با شما اى فرزندان آدم، أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ كه ديو مپرستيد، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (60) كه او شما را دشمنى آشكار است؟
وَ أَنِ اعْبُدُونِي و مرا پرستيد، هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ (61) كه راه راست اينست؟
وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ بدرستى كه بيراه كرد از شما، جِبِلًّا كَثِيراً گروهانى انبوه، أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (62) خرد نداشتيد ؟
هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِـي كُنْـتُمْ تُوعَـدُونَ (63) ايـن آن دوزخ اسـت كـه شـما را ميگفتند و وعده ميدادند.
اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بآتش آن در شويد امروز، بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (64) بآن كه كافر شديد و ناسپاس.
الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ آن روز مهر نهيم بر دهانهاى ايشان، وَ تُكَلِّمُنـا أَيْدِيهِمْ و دستهاى ايشان با ما بسخن آيد، وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و پايهاى ايشان بر ايشان گواهى دهد، بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (65) بآنچه ميكردند
وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلى أَعْيُنِهِمْ ما اگر خواهيم چشمهاى ايشان ناپيدا كنيم فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ تا آهنگ راه كنند، فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (66) هرگز چون فرا راه ببينند؟
وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلى مَكانَتِهِمْ و اگر ما خواهيم ايشان را صورت بگردانيم بر جاى خويش، فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِيًّا وَ لا يَرْجِعُونَ (67) تا

نه از پیش توانند که روند و نه از بس.
وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ و هر کرا عمر دراز دهیم، نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ خلق وى برگردانيم بپس، أَ فَلا يَعْقِلُونَ (68) در نمی‌یابند؟
وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ ما وى را شعر نياموختيم، وَ ما يَنْبَغِي لَهُ و او را خود نسزد شعر گفتن، إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ نيست آن مگر يادى، وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ (69) و قرآنى آشكارا پيدا كننده.
لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا تا بيم نمايد و آگاه كند هر كه زنده دل بود، وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ (70) و عذاب واجب شود بر ناگرويدگان.
أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ نمی‌بينند كه بيافريديم ما ايشان را، مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينا از آنچه ما كرديم و آفريديم، أَنْعاماً چهار پايان شتران و گاوان و گوسپندان فَهُمْ لَها مالِكُونَ (71) تا ايشان را زير دست ميدارند و با ايشان مى‌تاوند.
وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ و آن چهارپايان نرم كرديم ايشان را، فَمِنْها رَكُوبُهُمْ از ان لغتى بر نشستنى‌اند بر ان مى‌نشينند، وَ مِنْها يَأْكُلُونَ (72) و از ان لختى خوردنى‌اند از ان ميخورند.
وَ لَهُمْ فِيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ و ايشان را در ان سودهاست و بكار آمدها، أَ فَلا يَشْكُرُونَ (73) بآزادى نيند و سپاس دارى نكنند ؟
وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً كافران فرود از الله خدايان گرفتند، لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ (74) تا ايشان را بكار آيند و يارى دهند.
لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ يارى دادن ايشان نتوانند، وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ (75) اين كافران فردا بتان را سياهى‌اند حاضر كرده
فَلا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ سخن ايشان اندهگن مدارد ترا، إِنَّا نَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ (76) كه آنچه ميگويند بر ما پوشيده نيست، ميدانيم آنچه نهان ميدارند و آنچه آشكارا ميدارند.
أَ وَ لَمْ يَرَ الْإِنْسانُ نمی‌بيند اين مردم، أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ كه ما بيافريديم او را از نطفه‌اى، فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (77) آن گه با ما خصمى كند خصميى آشكارا.
وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا ما را مثل زد، وَ نَسِيَ خَلْقَهُ و آفرينش او فراموش كرد، قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ گفت آن كيست كه استخوان را زنده خواهد

کرد؟ وَ هِيَ رَمِيمٌ (78) و آن ريزيده و تباه گشته.
قُلْ يُحْيِيهَا گوی زنده كند آن استخوانهای پوسيده تباه گشته، الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ او كه بيافريد نخست بار آن را، وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (79) و او بهمه آفريده‌ای و همه آفرينش داناست
الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ آن خدايی كه شما را كرد و آفريد، مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً از درخت سبز آتشی، فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (80) كه تا شما از ان آتش می‌فروزيد.
أَ وَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ نيست آن كس كه آسمان. و زمين آفريد توانا، عَلى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بران كه چون ايشان را آفريند؟ بَلى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (81) آری اوست آن آفريدگار آسان آفرين دانا، إِنَّما أَمْرُهُ فرمان او آنست، إِذا أَرادَ شَيْئاً كه چيزی خواهد كه بود، أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (82) آن را گويد كه باش و می‌بود
فَسُبْحانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پاكی و بی‌عيبی او را كه بدست اوست پادشاهی همه چيز، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (83) و بازگشت همگان با اوست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: (إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فاكِهُونَ) ابن كثير و نافع و ابو عمرو «فی شغل» مخفّف خوانند و باقی قرّاء مثقّل خوانند، و هما لغتان مثل السّحت و السّحت، و تفسير «شغل» بقول ابن عباس افتضاض ابكار است. مصطفی عليه الصلاة و السلام در تفسير اين آيه گفته: «انّ احدهم ليفتضّ فی الغداة الواحدة مائة عذراء» قال: «ففی هذا شغلهم».
و قال عكرمة: فتكون الشهوة فی اخريهنّ كالشهوة فی اوليهنّ و كلّما افتضّها رجعت علی حالها عذراء.
و قال: جاء رجل الی النبی (صلي الله عليه وسلم) فقال: يا رسول اللَّه انفضی الی نسائنا فی الجنّة كما نفضی اليهنّ فی الدنيا؟ قال: «و الذی نفسی بيده انّ المؤمن ليفضی فی اليوم الواحد الی الف عذراء».
گفته‌اند كه در صحبت بهشتيان منی و مذی و فضولات نباشد چنانك در

دنیا، بلی لذّت صحبت آن باشد که زیر هر تار مویی یك قطره عرق بیاید که رنگ رنگ عرق بود و بوی بوی مشك. و عن عبد اللّٰه وهب قال: انّ فی الجنّة غرفة یقال لها العالیة فیها حوراء یقال لها الغنجة اذا اراد ولیّ اللّٰه ان یأتیها اتیها جبرئیل فآذنها فقامت علی اطرافها معها اربعة آلاف وصیفة یجمعن اذیالها و ذوائبها یبخرنها بمجامر بلانار.
کلبی گفت: «فی شغل» یعنی عمّا فیه اهل النار، ای لا یهمّهم امرهم فلا یذکرونهم، معنی آنست که: بهشتیان را چندان ناز و نعیم بود که ایشان را پروای اهل دوزخ نبود نه خبر ایشان پرسند نه پرداخت آن دارند که نام ایشان برند. و گفته‌اند: قومی عاصیان امّت احمد در عرصات قیامت بمانند از دوزخ رسته و ببهشت نارسیده، ربّ العزة با ایشان خطاب کند که اهل دوزخ در عذاب و سخط ما گرفتاراند و از محنت خویش با کس نپردازند و اهل بهشت در ناز و نعیم غرق‌اند و بانعام و افضال ما مشغول، ایشان را چندان شغل است در ان ناز و نعیم خویش که با دیگری نمی‌پردازند، فذلك قوله: «فِي شُغُلٍ فاكِهُونَ»، آن گه گوید: عبادی چون از هر دو فریق باز ماندید، اینك من با شما رحمت کردم و شما را آمرزیدم. ابن کیسان گفت: شغل ایشان در بهشت زیارت یکدیگر است این بزیارت آن میرود و آن بزیارت این میآید، وقتی پیغامبران بزیارت صدّیقان و اولیا و علما روند، وقتی صدّیقان و اولیا و علما بزیارت پیغامبران روند، وقتی همه بهم جمع شوند بزیارت درگاه عزت و حضرت الهیّت روند. و فی الخبر عن ابن عباس رضی اللّٰه عنه عن النبی (صلي الله عليه وسلم) قال: «انّ اهل الجنّة یزورون ربّهم عز و جل فی کلّ یوم جمعة فی رمال الکافور و اقربهم منه مجلسا اسرعهم الیه یوم الجمعة و ابکرهم غدوّا».
و عن انس بن مالك رضی اللّٰه عنه قال قال رسول اللّٰه (صلي الله عليه وسلم) : «بینما اهل الجنّة علی خیول من یاقوت سروجها من ذهب و لجامها من ذهب یتحدّثون تحت ظلّ الشجرة عن الدنیا اذ اتاهم آت عن ربّهم عز و جل ان اجیبوا ربّکم فینزلون عن خیولهم الی کثب من مسك ابیض اتیح منابر من ذهب و منار من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من یاقوت و منابر من فضّة فیجلسون علیها فیقول الجبّار جلّ جلاله: مرحبا

بخلقی و زوّاری و اهل طاعتی اطعموهم فیطعمونهم طعاما ما طعموا قبله مثله فی الجنّة ثمّ یقول جل جلاله: مرحبا بخلقی و زوّاری و اهل طاعتی اسقوهم فیسقونهم شرابا ما شربوا مثله فی الجنّة قطّ، ثمّ یقول جل جلاله: مرحبا بخلقی و زوّاری و اهل طاعتی البسوهم فیلبسونهم ثیابا ما لبسوا مثلها قطّ فی الجنّة ثمّ یقول تبارك و تعالی: مرحبا بخلقی و زوّاری و اهل طاعتی عطّروهم فیعطّرونهم بعطر ما عطروا بمثله فی الجنّة قطّ، ثم یقول: مرحبا بخلقی و زوّاری و اهل طاعتی اكلوا و شربوا و كسوا و عطّروا و احق لی ان اتجلّی لهم فیتجلّی لهم تبارك و تعالی فینظرون الی وجهه عز و جل فیغشاهم من نوره ما لولا انّ اللَّه عز و جل قضی ان لا یموتوا لاحترقوا ثم یقال لهم ارجعوا الی منازلكم فیرجعون الی منازلهم و قد خفوا علی ازواجهم بما غشیهم من نوره تبارك و تعالی فیقول لهم ازواجهم لقد خرجتم من عندنا بصورة و رجعتم الینا بغیرها فیقولون تجلّی لنا ربّنا عز و جل فنظرنا الیه».
و قال بعض المفسرین: قوله «فِي شُغُلٍ فاكِهُونَ» یعنی فی ضیافة اللَّه عز و جل و سیاق الحدیث الذی اوردناه یدل علیه. خدای را عز و جل دو ضیافت است مر بندگان را یكی اندر ربض بهشت بیرون بهشت و یكی اندر بهشت و شرح این دو ضیافت از پیش رفت.
قوله: «فاكهون» و «فكهون» لغتان مثل الحاذر و الحذر و المعنی ناعمون فرحون. و قیل: الفاكه كثیر الفاكهة كاللّابن و التامر، قال الشاعر: و دعوتنی و زعمت انّك لابن فی الضیف تامر و الفكه الّذی یتناول الفاكهة او الطّعام، قوله: «هُمْ وَ أَزْواجُهُمْ فِي ظِلالٍ» قرأ حمزة و الكسائی: «فی ظلل» بضمّ الظّاء من غیر الف جمع ظلّة. و قراءة العامّة «فی ظلال» بالالف و كسر الظّاء علی جمع ظل نظیره قوله: «وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا» «وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها». معنی آنست كه: ایشان و جفتان ایشان در زیر سایه‌هااند، همانست كه فرمود: «وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ».
و اگر «ظلل» خوانی معنی آنست كه: ایشان و جفتان ایشان در سایه‌وانهااند بناها و خیمه‌ها كه از بهر ایشان ساخته‌اند، در بهشت خیمه هاست از مروارید سپید چهار فرسنگ در چهار فرسنگ آن خیمه زده شصت میل ارتفاع آن و در ان خیمه سریرها و تختها نهاده

هر تختی سیصد گز ارتفاع آن، بهشتی چون خواهد که بر ان تخت شود تخت بزمین پهن باز شود تا بهشتی آسان بیرنج بر ان تخت شود، اینست که رب العالمین فرمود: عَلَی الْأَرائِكِ مُتَّكِؤُنَ یعنی علی السرر فی الحجال.
واحدتها اریکه، قال ثعلب: لا تکون اریکة حتّی تکون علیها حجال. و قیل: هی الوسائد و الفرش، «متّکئون» ای جالسون. و قیل: «متّکئون» ذووا تکأة.
«لَهُمْ فِيها فاكِهَةٌ وَ لَهُمْ ما يَدَّعُونَ» یعنی ما یتمنون، تقول: ادّع علیّ، ای تمنّ و قیل: «یدّعون» یفتعلون من الدّعاء، ای لهم فیها ما یدّعون اللَّه به. و قیل: للمؤمنین فی الجنّة ما یدّعون فی الدّنیا من الثّواب و الدرجات فیها و ینکره الکافرون.

«سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ» گفته‌اند: آرزوی بهشتیان سلام خداوند رحیم است، معنی هر دو آیت درهم بسته و «سلام» بدل «ما یدّعون» است،
میگوید: ایشانراست هر چه آرزو کنند و آرزوی ایشان سلام است، یعنی لهم سلام یقول اللَّه قولا ایشان را آرزوی سلام است و ایشانراست آن سلام که آرزوی ایشانست، سلامی که از گفتار خداوند مهربان است نه واسطه در میان و نه آنجا سفیر و ترجمانست،
گفته‌اند: معنی سلام آنست که سلمتم عبادی من الحرقة و الفرقة، و آنچه گفت: «مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ» اشارت رحمت درین موضع آنست که ایشان را برحمت خویش قوّت و طاقت دهد تا بیواسطه کلام حق بشنوند و دیدار وی به بینند و ایشان را دهشت و حیرت نبود.

روی جابر بن عبد اللَّه قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) : «بینا اهل الجنّة فی نعیمهم اذ سطع لهم نور فرفعوا رؤسهم فاذا الرّب عزّ و جلّ قد اشرف علیهم من فوقهم فقال: السّلام علیکم یا اهل الجنّة فذلك قوله: «سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ» فینظر الیهم و ینظرون الیه فلا یلتفتون الی شیء من النعیم ما داموا ینظرون الیه حتّی یحتجب فیبقی

نوره و بركته عليهم فى ديارهم.
«وَ امْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» القول ها هنا مضمر، التأويل: و يقال للكفّار: «امْتازُوا الْيَوْمَ» يعنى تميّزوا من المؤمنين. و فى معناه قوله تعالى: يَصَّدَّعُونَ يَتَفَرَّقُونَ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً قال قتادة: معناه اعتزلوا عن كلّ خير. و قال السدىّ: اى كونوا على حدة. و قال الضحاك: انّ لكل كافر فى النار بيتا يدخل فيه و يردم بابه بالنار فيكون فيه ابد الآبدين لا يرى و لا يرى، و كان النبى (صلي الله عليه وسلم) كثيرا يقول: «اللّهم انّى اعوذ بك من النّار ويل لاهل النّار».
قوله: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ» اى الم آمركم، الم اوصيكم يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ عبادة الشيطان طاعته، و كذلك تأويل قوله تعالى: اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً يعنى اطاعوهم فى الباطل. و قيل: معناه ان لا تعبدوا الاصنام، فاضاف الى الشيطان لانّهم عبدوها بامره فكانّهم عبدوه، و المراد بالعهد ما عهد اليهم فى قوله: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ.. الآية. و قيل: أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بارسال الرسل و انزال الكتب؟ يقول الله لهم هذا يوم القيمة، و يحتمل ان يكون هذا من خطاب اللَّه تعالى عباده فى الدّنيا، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ظاهر العداوة.
وَ أَنِ اعْبُدُونِي اطيعونى و وحّدونى، هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ دين قيّم.
وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيراً نافع و عاصم جِبِلًّا بكسر جيم و باو تشديد لام خوانند، يعقوب بضمّ جيم و با و تشديد لام. ابن عامر و ابو عمرو بضمّ جيم و سكون با. باقى قرّا بضمّ جيم و با و تخفيف لام. و الجبل جمع الجبلّة، و الجبل جمع الجمع و الجبل بالتخفيف جمع جبيل، و كلها لغات معناها الخلق و الجماعة، اى خلقا كثيرا جبلهاى خلقه. معنى آنست كه شيطان از شما گروهانى انبوه بيراه كرد، و اين بر طريق تسبّب است، يعنى سار الشيطان سببا لضلالتهم، كقوله تعالى للاصنام رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ، و بحقيقت هدايت و ضلالت و رشد و غوايت از خداست تعالى و تقدّس.
أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ استفهام تقريع على تركهم الانتفاع بالعقل. و قيل: أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ما اتاكم من هلاك الامم الخالية بطاعة ابليس.

و يقال لهم لمّا دنوا من النّار: هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بها فى الدنيا. اصْلَوْهَا الْيَوْمَ ادخلوها و الزموها و ذوقوا حرّها بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ قال ابو هريرة: اوقدت النّار الف عام فابيضّت ثمّ اوقدت الف عام فاحمرّت ثمّ اوقدت الف عام فاسودّت فهى سوداء كالليل المظلم.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ روز قيامت عمل كافران بر كافران عرضه كنند و صحيفه هاى كردگار ايشان بايشان نمايند آن رسواييها بينند و كردهها بر مثال كوههاى عظيم، انكار كنند و خصومت در گيرند و بر فريشتگان دعوى دروغ كنند گويند: ما اين كه در صحيفههاست نه كردهايم و عمل ما نيست و اللَّه ربّنا ما كنّا مشركين، همسايگان بر ايشان گواهى دهند، همسايگانرا دروغ زن گيرند، اهل و عشيرت گواهى دهند و ايشان را نيز دروغ زن گيرند، پس رب العالمين مهر بر دهنهاى ايشان نهد و جوارح ايشان بسخن آرد تا بر كردههاى ايشان گواهى دهند، اينست كه ربّ العزة فرمود: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ. و اول چيزى از اعضاى ايشان كه گواهى دهد استخوان ران چپ بود

لقول النبى (صلي الله عليه وسلم) : ان اول عظم من الانسان ينطق يوم يختم على الافواه فخذه من رجله الشمال.

و قال (صلي الله عليه وسلم) : انكم تدعون يوم القيمة مقدمة افواهكم بالفدام اى مشددة فاول ما يسئل عن احدكم فخذه و كفه.

و روى انّهم يقولون لجوارحهم: ما شهادتكنّ هذه و عنكنّ كنّا نناضل، اى نجادل.

و فى كيفيّة هذا الكلام قولان: احدهما انّ اللَّه يمكنها من الكلام و يجعل لها خلقة تصلح للنطق، و الثّاني انّ المتكلّم هو اللَّه سبحانه الا انّه يسمع من جهتها فنسب اليها.

و فى الخبر عن جابر بن عبد اللَّه قال: لمّا رجعت مهاجرة البحر قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) : الا تحدّثونى باعجب ما رأيتم بارض الحبشة قالوا بينما نحن جلوس اذ مرّت علينا عجوز من رها بنتهم تحمل على رأسها قلّة من ماء فمرّت بفتى منهم فجعل احدى يديه بين كتفيها ثمّ دفعها فخرّت على ركبتيها فانكسرت قلتها فلمّا ارتفعت التفتت اليه فقالت

سوف تعلم يا غدر اذا وضع اللَّه الكرسى و جمع الاوّلين و الآخرين و تكلّمت الايدى و الارجل بما كانوا يكسبون سوف تعلم كيف امرى و امرك فقال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) : صدقت ثمّ صدقت كيف يقدّس اللَّه قوما لا يؤخذ من شديدهم لضعيفهم.
وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ قال ابن عباس معناه: لو نشاء لفقأنا اعين ضلالتهم فاعمينا هم عن غيّهم و حولنا ابصارهم من الضلالة الى الهدى فابصروا رشدهم فَأَنَّى يُبْصِرُونَ؟ و لم نفعل ذلك بهم. معنى آنست كه: اگر ما خواهيم ديده ضلالت ايشان بر كنيم و هدايت دهيم تا راه بينند و براه راست روند، آن گه فرمود: فَأَنَّى يُبْصِرُونَ و لم افعل ذلك بهم. چون فرا راه بينند و اين نكردم با ايشان. زجاج گفت: معنى آنست كه: ما اگر خواهيم ايشان را نابينا كنيم تا از راه برگردند، و اگر اين كنيم از كجا بينايى يابند و چون فرا راه بينند؟
وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلى مَكانَتِهِمْ قرأ ابو بكر: على مكاناتهم يعنى: لو نشاء جعلناهم قردة و خنازير فى منازلهم اگر خواهيم ايشان را صورت گردانيم با كپيان و خوكان تا بر جاى خويش بر منزل خويش مى‌باشند. و قيل لو نشاء لجعلناهم حجارة على المكان، اى ساعتئذ لا يستطيعون الذهاب و لا الرجوع، و المكان و المكانة واحد.
و قيل: لو نشاء لاقعدناهم عن ارجلهم فلا يقدرون على ذهاب و لا رجوع. و قيل: فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِيًّا اى ما قدروا ان يجاوزوا تكذيبهم، وَ لا يَرْجِعُونَ اى لا يتوبون.
وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ اى من اطلنا عمره رددناه الى ارذل العمر شبّه الصّبي فى اول الخلق و قيل: نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ اى نصيّره الى الضّعف بعد القوّة و الى النقصان بعد الزّيادة. نُنَكِّسْهُ بضمّ نون اول و فتح دوم و تشديد كاف قراءت عاصم و حمزه است، باقى بفتح نون اول و اسكان نون دوم و ضمّ كاف و تخفيف خوانند.
أَ فَلا يَعْقِلُونَ بتاء مخاطبه قراءت نافع و ابن عامر و يعقوب است، باقى بيا خوانند. ميگويد: هر كرا عمر دراز دهيم خلق وى برگردانيم به پس و او را بشبه كودكان باز داريم، يعنى كه پس از زيادت او را نقصان دهيم و پس از قوت او را ضعف دهيم، همانست كه در ان آيت فرمود:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً... و قال سفيان: اذا بلغ الرّجل ثمانين سنة تغيّر جسمه. أَ فَلا يَعْقِلُونَ فيعتبروا و يعلموا انّ الذى قدر على تصريف احوال الانسان يقدر على البعث بعد الموت.

وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي لَهُ اين جواب مشركان قريش است كه ميگفتند: رسول خدا شاعر است و آنچه ميگويد و ميخواند شعر است، و ذلك فى قوله تعالى: أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ أَ إِنَّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ.

رب العالمين فرمود: ما او را شعر نياموختيم و او شاعر نيست، شعر گفتن شبهت آر و در وى شبهت نيست و در گفتار وى تهمت نيست وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ اى بمتّهم.

او در هر چه خبر داد از غيب متّهم نيست و پيغام كه آورده جز وحى پاك نيست إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى. وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي لَهُ.

روى عن الحسن انّ النبى (صلي الله عليه وسلم) كان يتمثّل بهذا البيت: كفى الشيب و الاسلام للمرء ناهيا. فقال: كفى بالاسلام و الشيب للمرء ناهيا.

فقال ابو بكر(رضي الله تعاليٰ عنه) : يا نبى اللَّه انّما قال الشاعر: كفى الشيب و الاسلام للمرء ناهيا. ثمّ قال ابو بكر او عمر (رضي الله تعاليٰ عنهما)) اشهد انّك رسول اللَّه يقول اللَّه عزّ و جلّ: وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي لَهُ.

و عن قتادة قال: بلغ نى انّ عائشة (رضي الله تعاليٰ عنها) سئلت: هل كان النبى (صلي الله عليه وسلم) يتمثّل بشىء من الشعر؟ قالت: كان الشعر ابغض الحديث اليه، قالت: و لم يتمثّل بشىء من الشعر الّا ببيت اخى بنى قيس طرفة:

ستبدى لك الايّام ما كنت جاهلا	و يأتيك بالاخبار من لم تزوّد

فجعل يقول (صلي الله عليه وسلم) : و يأتيك من لم تزوّد بالاخبار. فقال ابو بكر(رضي الله تعاليٰ عنه): ليس هكذا الشعر انّما هو: و يأتيك

بالاخبار من لم تزوّد، فقال (صلي الله عليه وسلم) : ما علمت الشعر و ما ينبغی لی.
إِنْ هُوَ يعنی القرآن إِلَّا ذِكْرٌ ای موعظة وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ فيه الفرائض و الحدود و الاحكام.
لِيُنْذِرَ قرأ اهل المدينة و الشام و يعقوب: لتنذر بتاء المخاطبة و كذلك فی الاحقاف وافقهم ابن كثير فی الاحقاف، ای لتنذر يا محمد. و قرأ الآخرون بالياء، ای لينذر القرآن مَنْ كانَ حَيًّا يعنی مؤمنا حیّ القلب لانّ الكافر كالميّت فی انّه لا يتدبّر و لا يتفكر. وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ ای تجب حجّة العذاب علی الكافرين. حی اينجا بمعنی عاقل و مؤمن است و خصّه بالذكر لانتفاعه به كقوله: إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ. و معنی آنست كه: تو كسی را توانی كه آگاه كنی كه عاقل بود و مؤمن تا سخن دريابد و انذار تو در دل وی اثر كند و پند تو وی را سود دهد، امّا كافر و جاهل دلهای مرده دارند و در شمار مردگان‌اند نه پند تو ايشان را سود دارد نه انذار تو در دل ايشان اثر كند، اين حكم ما در ازل كرديم و در لوح چنان نبشتيم كه زنده دلان را پند تو سود دارد و بر مرده دلان عذاب ما واجب آيد، اينست كه ربّ العزة فرمود: وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ ای و يجب العذاب علی الكافرين واجب شد و درست گشت بر كافران سخن اللَّه در ازل كه اهل عذاب‌اند.
أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينا ای تولينا خلقها بابداعنا من غير اعانة احد، و ذكر الايدی ها هنا يفيد ان اللَّه تعالی خلقها بذاته سبحانه من غير واسطة.
معنی خلق بحقيقت آفريدن است از نيست هست كردن و از نبود بود آوردن و از آغاز نو ساختن، و حقيقت اين فعل جز كردگار قديم و خداوند حكيم را نيست كه كمال قدرت و حكمت و جلال عزّت جز وی را نيست. و در قرآن خلق بچند معنی بيايد: خلق است بمعنی تصوير كقوله: وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ ای تصوير، و خلق است بمعنی دروغ كقوله: وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً و خلق است بمعنی دين كقوله: لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ای لدينه، و خلق است بمعنی ابداع و اختراع كقوله: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ و كقوله: أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينا قال القتيبیّ:

الْأَيْدِي هاهنا القدرة و القوّة و قوله: عَمِلَتْ أَيْدِينا حكايت عن الفعل و ان لم يباشر الفعل باليد، هذا كقولـه: جرى بنـاء هذه القنطـرة و هذا القصـر على يدى فلان.
و فى الخبر: على اليد ما اخذت حتى تؤديه فالأمانة مؤداة و ان لم تباشر باليد.
و تقول: ما لى فى يد فلان، و اليتيم تحت يد القيّم فاليد يكنى بها عن الملكة و الضبط.
أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِكُونَ ضابطون قاهرون، اى لم نخلق الانعام وحشيّة نافرة من بنى آدم لا يقدرون على ضبطها بل هى مسخّرة لهم، و هى قوله: وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ سخّرناها لهم، فَمِنْها رَكُوبُهُمْ الركوب و الركوبة ما يركب من الإبل، و كذلك الحلوب و الحلوبة ما يحلب منها بالهاء و بحذف الهاء قيل: الركوب جمع و الركوبة واحد. وَ مِنْها يَأْكُلُونَ اى سخّرناها لهم ليركبوا ظهرها و يأكلوا لحمها.
وَ لَهُمْ فِيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ المنافع الاصواف و الاوبار و الاشعار و الاولاد، و المشارب اللبن، أَ فَلا يَشْكُرُونَ استفهام بمعنى الامر.
وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ يعنى لعلّ اصنامهم تنصرهم اذا حزنهم امر و تمنعهم من ذلك و لا يكون ذلك قط.
لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ و منعهم من العذب، وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ اى الكفّار جند للاصنام يغضبون لها و يحضرونها فى الدنيا هى لا تسوق اليهم خيرا و لا تستطيع لهم نصرا. و قيل: هذا فى الآخرة يؤتى بكلّ معبود من دون اللّٰه و معه اتباعه الّذين عبدوه كأنّهم جند محضرون فى النّار.
فَلا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ فيه قولان: احدهما قولهم فى اللّٰه انّ له شريكا و ولدا، إِنَّا نَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ فنجازيهم على اقوالهم و افعالهم، و الثّاني قولهم فيك يا محمد انّك شاعر و مجنون و ساحر. و قيل: قَوْلُهُمْ اى تهديدهم ايّاك بالقتل و وعيدهم، إِنَّا نَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ فنحول بينك و بينهم.
أَ وَ لَمْ يَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ جدل بالباطل مبين بيّن الخصومة، يعنى انّه مخلوق من نطفة ثمّ يخاصم فكيف لا

یتفکر فی بدو خلقه حتّی یدع الخصومة نمی‌بینند مردم که ما بیافریدیم او را از آبی مهین در قراری مکین، چهل روز او را در طور نطفه نگه داشتیم تا علقه گشت و آن گه در طور علقه چهل روز بداشتیم تا مضغه گشت. مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین لیلة ثم یکون علقة مثل ذلك ثم یکون مضغة مثل ذلك ثم یبعث اللَّه عز و جل الیه ملکا با ربع کلمات فیقول: اکتب اجله و رزقه و شقی او سعید.

آن گه تقطیع هیکل او و صورت شخص او در ظهور آوردیم و او را کسوت بشریت پوشانیدیم و از آن قرار مکین باین فضای رحیب آوردیم و از پستان پر از خون او را شیر صافی دادیم و بعقل و فهم و سمع و بصر و دل و جان او را بیاراستیم و بقبض و بطش و مشی و حرکات او را قوّت دادیم، با این همه نعمت و کرامت که با وی کردیم و از ان نطفه باین رتبه رسانیدیم همی با ما خصمی کند، اینست که رب العالمین فرمود: فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ خصیم درین موضع ابیّ بن خلف الجمحی است و این آیت در شأن وی آمده، استخوانی ریزیده کهن گشته برداشت، گفت: یا محمد أ تری یحیی اللَّه هذا بعد ما رمّ؟

فقال علیه الصلاة و السلام: نعم و یبعثك و یدخلك النّار، فانزل اللَّه تعالی هذه الآیات.

وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ ای خلقنا ایّاه، مصدر مضاف الی المفعول قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ یقال: رمّ الشيء و رممته فهی رمیم، ككفّ خضیب و عین كحیل.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها خلقها أَوَّلَ مَرَّةٍ ابتداء حین وجد، وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ لا یخفی علیه أجزاؤه و ان تفرّقت فی البرّ و البحر فیجمعه و یعیده خلقا کما کان یقال العلم هاهنا مشتمل علی سعة الاقتدار علی الامر فانّ العلم بالخلق اعجب من القدرة علی الخلق.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً قال ابن عباس: هما شجرتان یقال لاحدیهما المرخ و للأخری العفار فمن اراد منهم النار قطع غصنین مثل السوّاکین و هما خضراوان یقطر منهما الماء فیستحق المرخ و هو ذکر علی العفار و هی اثنی فتخرج منهما النار باذن اللَّه، و

تقول العرب: فی کلّ شجر نار و استمجد المرخ و العفار.
و يقال: فی کلّ عود نار الاعود العناب و الشجر يذکّر و يؤنّث، ففي قوله: وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ مذکر، و فی قوله: مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ مؤنّث.
فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ای تقدحون و توقدون النّار من ذلك الشجر، اين آيت از روی اشارت حجت است بر منکران بعث، آن خداوند که آتش در درخت سبز بيافريد قادر است که زندگی در استخوان پوسيده ريزيده بيافريند و بر وی دشوار نيايد و قدرت بر وی تنگ نبود.
پس در حجّت بيفزود و آفرينش آسمان و زمين بر ايشان حجّت آورد فرمود: أَ وَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ قرأ يعقوب: يقدر بالياء على الفعل، ای يقدر علی ان يخلق مثلهم، ثمّ قال: بَلى ای قل بلی هو قادر علی ذلك إذ ليس له جواب غير ذلك، وَ هُوَ الْخَلَّاقُ يخلق خلقا بعد خلق، الْعَلِيمُ بجميع ما خلق.
إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً فرمان او آنست که چون چيزی خواهد که بود، أَنْ يَقُولَ لَهُ ای لذلك الشيء: كُنْ فَيَكُونُ ای فهو يكون علی ما قدّر و اراد. آن چيز را گويد که: باش، هر چند که آن چيز حاضر نبود امّا معلوم حق بود و آنچه معلوم حقّ است بمنزلت حاضر است و خطاب با وی درست. در بعضی اخبارست که حقّ جلّ جلاله فرمود: انی جواد ماجد عطايی کلام و عذابی کلام و اذا اردت شيئا فانما اقول له کن فيکون.
فَسُبْحانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ کلمة تعظيم است و اجلال حق جل جلاله و تنزيه و تقديس وی از ان که در قدرت وی نقصانی آيد يا از عجز و عيب در وی نشانی بود، و الملكوت هو الملك با بلغ الالفاظ فلا يكون الّا للّه وحده. و در قرآن سبحان بدو معنی آيد: يکی بمعنی تنزيه، ديگر بمعنی تعجّب، آنچه بمعنی تنزيه است با ذات احديّت گردد جلّ جلاله، و آنچه بمعنی تعجب است با افعال وی گردد عزّ شأنه، تنزيه آنست که فرمود: سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ سُبْحانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ سُبْحانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيراً و هم ازين باب است حکايت از قول موسی و عيسی و يونس: سُبْحانَكَ تُبْتُ

إِلَيْكَ سُبْحانَكَ ما يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لِي بِحَقٍّ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و آنچه بمعنى تعجّب است: سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هذا سُبْحانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها سُبْحانَ الَّذِي أَسْرى بِعَبْدِهِ، و هم ازين باب است: سُبْحانَهُ إِذا قَضى أَمْراً، فَسُبْحانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پاكى و بى‌عيبى خداى را كه بدست اوست و بداشت او پادشاهى همه چيز، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بازگشت همه خلق با اوست و بازگشت همه كار با خواست او و بازگشت هر بودنى با حكم او، و قيل: وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ امّا الى الجنّة و امّا الى النار.

اگر كسى خواهد كه او را بسطى باشد در سخن از روى وعظ و تذكير درين سورة يس مفرد جمعى كرده‌ام آن را تحصيل كند كه تفسير بيش ازين احتمال نكند و نسق تفسير بگذاشتن شرط نيست،

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فاكِهُونَ وكيع بن الجرّاح گفت: شغل ايشان در بهشت سماع است، همانست كه جاى ديگر فرمود: فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ فهذا الخبر هو السّماع فى الجنّة، بنده مؤمن در بهشت آرزوى سماع كند، ربّ العزة اسرافيل را فرستد تا بر جانب راست وى بيستد و قرآن خواندن گيرد، داود بر چپ وى بايستد زبور خواندن گيرد، بنده سماع همى كند تا وقت وى خوش گردد، جان وى فرا سماع آيد، دل وى فرا نشاط آيد، سرّ وى فرا كار آيد، از تن زبان ماند و بس، از دل نشان ماند و بس، از جان عيان ماند و بس، تن در وجد واله شود، دل در شهود مستهلك شود، جان در وجود مستغرق گردد، ديده آرزوى ديدار ذو الجلال كند، دل آرزوى شراب طهور كند، جان آرزوى سماع حق كند، رب العزة پرده جلال بردارد، ديدار بنمايد، بنده را بجام شراب بنوازد، طه و يس خواندن گيرد جان بنده آن گه بحقيقت در سماع آيد. اى جوانمرد! از تن سماع نيايد كه در بند برترى است، از دل سماع نيايد كه رهگذرى است، سماع سماع جانست كه نه ايدرى است.

تن سماع نكند كه از خود بدرد است، دل سماع نكند كه روز گرد است، جان سماع كند كه فرد را فرد است.

جوينده تو همچو تو فردى بايـــــــــــــد	آزاد زهر علّت و دردى بايـــــــــــــد

و گفته‌اند: شغل بهشتيان ده چيز است: ملكى كه در و عزل نه، جوانيى كه با او پيرى نه، صحتى بر دوام كه با او بيمارى نه، عزّى پيوسته كه با او ذلّ نه، راحتى كه با او شدّت نه، نعمتى كه با او محنت نه، بقايى كه با او فنا نه، حياتى كه با او مرگ نه، رضايى كه با او سخط نه، انسى كه با او وحشت نه.
پير طريقت گفت: اين شغل عامّه مؤمنان است كه مصطفى (صلي الله عليه وسلم) در حق ايشان گفته: اكثر اهل الجنة البله.
امّا مقرّبان مملكت و خواصّ حضرت مشاهدت از مطالعه شهود و استغراق وجود يك لحظه با نعيم بهشت نپردازند، بزبان حال همى گويند:

روزى كه مرا وصل تو در چنـــــــــگ آيـــــــد	از حال بهشتيان مرا ننگ آيـــــــــــــــد

چون خلايق از عرصات قيامت بروند، ايشان بر جاى بمانند و نروند، فرمان آيد كه شما نيز ببهشت رويد و ناز و نعيم بهشت بينيد، گويند كجا رويم كه آنچه مقصود است ما را خود اينجا حاضر است پير بو على سياه گفت: او را كسانى‌اند كه اگر يك لحظه‌شان بى او ميبايد بود زهره هاشان آب گردد، اوصالشان بند بند از هم جدا شود.
امير المؤمنين على (عليه السلام) فرمود: لو حجبت عنه ساعة لمت.
لَهُمْ فِيها فاكِهَةٌ وَ لَهُمْ ما يَدَّعُونَ، سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ سلام خداوند كريم ببنده ضعيف دو ضرب است: يكى بسفير و واسطه، يكى بى سفير و بيواسطه. امّا آنچه بواسطه است اوّل سلام مصطفى است، و ذلك فى قوله: وَ إِذا جاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ اى محمد چون مؤمنان بر تو آيند و نواخت ما طلبند، تو بنيابت ما بر ايشان سلام

کن و بگوی: کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، باز چون روزگار حیاة بنده برسد و برید مرگ در رسد در ان دم زدن باز پسین ملك الموت را فرمان آید که تو برید حضرت مایی و درگاه مایی بفرمان ما قبض روح بنده همی کنی، نخست او را شربت شادی ده و مرهمی بر دل خسته وی نه بروی سلام کن و نعمت بر وی تمام کن.
اینست که رب العزة فرمود: تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً کَرِیماً. آن فرشتگان دیگر که اعوان ملك الموت‌اند چون آن نواخت و کرامت بینند، همه گویند: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».
ای بنده مؤمن بخوش دلی ودیعت جان تسلیم کردی نوشت باد و سلام و درود مر ترا باد از سرای حکم قدم در ساحت بهشت نه که کار کار تست و دولت دولت تو. و از ان پس چون از حساب و کتاب و دیوان قیامت فارغ شود بدر بهشت رسد، رضوان او را استقبال کند گوید: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ» سلام و درود بر شما خوش گشتید و خوش آمدید و پاك زندگی کردید، اکنون در روید درین سرای جاودان و ناز و نعیم بیکران و از ان پس که در بهشت اندر غرفه خویش آرام گیرد، فرستادگان ملك آیند و او را مژده دهند و سلام رسانند گویند: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ». چون گوش بنده از شنیدن سلام واسطه پر شود و از درود فرشتگان سیر گردد، آرزوی دیدار و کلام و سلام حق کند گوید بزبان افتقار در حالت انکسار بر بساط انبساط که: ای معدن ناز من نیاز من تا کی؟ ای شغل جان من این شغل جان من تا کی؟ ای هم راز دل من این انتظار دل من تا کی؟ ای ساقی سرّ من این تشنگی من تا کی؟ ای مشهود جان من این خبر پرسیدن من تا کی؟ خداوندا! موجود دل عارفانی، در ذکر یگانه، آرزوی جان مشتاقانی، در وجود یگانه، هیچ روی آن دارد خداوندا که دیدار بنمایی و خود سلام کنی برین بنده. فیتجلّی اللّٰه عزّ و جلّ و یقول. سلام علیکم یا اهل الجنة فذلك قوله: سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ.
قوله تعالی: الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ... الآیة گفته‌اند: هم چنان که اندام دشمن گواهی دهد بر دشمن بر کرده‌های بد اندام دوست هم گواهی دهد دوست را بر کرده‌های نیك در آثار آورده‌اند که بنده مؤمن را

خطاب آید که چه آوردی؟ بنده شرم دارد که گوید چندین نماز و چندین صدقات و خیرات.

- ربّ العزّة دست وی بسخن آرد تا گوید: چندین صدقه داد،
- پای وی گوید: چندین نماز کرد،
- انگشتان وی گواهی دهند بر تسبیحات و تهلیلات.

قال النبی (صلي الله علیه وسلم) لبعض النّساء: «علیکنّ بالتسبیح و التهلیل و اعقدن بالانافل فانهنّ مسئولات مستنطقات».
آن یکتا موی مژگان چشم بنده را گواهی دهد، یقول اللّٰه تعالی: تکلمی یا شعرة جفن عین عبدی فاحتجی عن عبدی ای موی مژگان چشم بنده مؤمن من بیار حجّت از بهر بنده من، گوید: بار خدایا گواهی دهم که از بیم عقوبت تو و در آرزوی دیدار تو بسیار گریست، اللّٰه گوید: راست می‌گویی و من می‌دیدم، آن گه گوید: این بنده را بگواهی یك تا موی آمرزیدم و منادی ندا کند هذا عتیق اللّٰه بشعرة، این سخن گفتن اندامهای بنده ازان غیبهاست که بر خرد آدمی پوشیده است و بر خواست اللّٰه حوالت است و در توان وی آن را جای است، نادر یافته پذیرفته و آن را گردن نهاده، و هم ازین باب است که فردا زمین بر بنده گواهی بر کردار وی دهد، و ذلك فی قوله: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها» ای تشهد علی كلّ عبد و امة بما عمل علی ظهرها و هم ازین باب است که اللّٰه در قرآن دوزخ را خشم گفت «تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ»، و آسمان و زمین که اللّٰه را پاسخ داد: «قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ»، همچنین تسبیح جمادات و چیزها که جان ندارد چون صحرا و کوه و دریا و درختان و باد و باران و امثال آن این همه آنست که عقل می‌نپذیرد و دل از ان می‌شورد و دین آن را می‌پذیرد و اللّٰه آن را گواهی میدهد مؤمنان بجان و دل قبول میکنند و نادر یافته می‌پذیرند کما قال تعالی: امرنا لنسلم لرب العالمین.
قوله: وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ این آیت بندگان را تنبیهی است عظیم و بیدار کردن ایشان از خواب غفلت، یعنی که خود را دریا بید و روزگار جوانی و قوّت بغنیمت دارید و عمل کنید پیش از ان که نتوانید.

قال النبی (صلي الله عليه وسلم) : «اغتنم خمسا قبل خمس:

- شبابك قبل هرمك
- و صحّتك قبل سقمك
- و غناك قبل فقرك
- و حياتك قبل موتك
- و فراغك قبل شغلك».

پس اگر روزگار جوانی ضايع كند و در عمل تقصير كند بر سر پيری و عجز عذری باز خواهد هم نيكو بود.

قال النبی (صلي الله عليه وسلم) : «اذا بلغ الرّجل تسعين سنة غفر اللّٰه له ما تقدم من ذنبه و ما تأخّر و كتب اسير اللّٰه فی الارض و شفع فی اهل بيته، و اذا بلغ مائة سنة استحيی اللّٰه عزّ و جلّ منه ان يحاسبه».

وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ اشارت آيت آنست كه اين قرآن نه بر اوزان اشعار عرب است نه مشابه سخن آفريدگان، معجزه مصطفی است و برهان نبوّت و رسالت وی، هر پيغامبری كه آمد برهان نبوّت وی از راه ديدهها درآمد و برهان نبوّت محمد عربی از راه دلها در آمد، هر پيغامبری را معجزهای ظاهر دادند:

- معجزه ابراهيم آتش بود كه وی را نسوخت و همچون بستان گشت،
- معجزه موسی عصا و يد بيضا بود،
- معجزه عيسی احياء موتی بود، اينهمه ظاهر بود محل اطّلاع ديدهها،
- معجزه مصطفی عربی بوستان دوستان با صفوت بود، گلستان مستان شربت محبّت بود

«بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، بلی مصطفی را معجزات بسيار بود كه محلّ اطّلاع ديدهها بود چون

- انشقاق قمر
- و تسبیح حجر
- و کلام ذئب
- و اسلام ضبّ و غیر آن.

امّا مقصود آنست که

- موسی تحدّی بعصا کرد،
- عیسی تحدّی باحیاء موتی کرد،
- مصطفی صلوات الله و سلامه علیه تحدّی بکلام الله کرد:

«فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ»،

- عصای موسی هر چند که در و صنعت ربّانی تعبیه بود از درخت عوسج بود،
- و دم عیسی هر چند که در و لطف الهی تعبیه بود امّا ودیعت سینه بشر بود،
- ای محمد تو که میروی دمی و چوبی با خود مبر، چوب بابت خران باشد و دم نصیب بیماران، تو صفت قدیم ما قرآن مجید ما با خود ببر تا معجزه تو صفت ما بود نه صفت بشر.
- کافران چون عاجز ماندند از مثل این قرآن آوردن، زبان طعن درو کشیدند
  - یکی میگفت: «سحر مستمرّ»
  - دیگری میگفت: «اساطیر الاوّلین،
  - ان هذا الّا افك افتراه»
  - و مصطفی را شاعر خواندند
  - و ساحر
  - و کاذب
- تا رب العزة تسکین دل وی آیت فرستاد که: (فَلا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ) ای تکذیبهم و اذاهم ای محمد نباید که سخن بیگانگان و دشمنان ترا اندهگن دارد،
- اگر ایشان ترا دروغ زن میدارند و بنبوّت تو گواهی می‌ندهند ترا چه زیان و چه باك؟ من که خداوندم ترا گواهی میدهم که محمد رسول الله

- اگر ایشان ترا بطعن می‌گویند اجیر و فقیر است، من میگویم بشیر و نذیر است،
- اگر ایشان میگویند یتیم و صنبور است، من میگویم شفا و رحمت و نور است.
- ای محمد از گفتار دشمنان چرا اندهگن شوی؟ ترا این شادی نه بس که همه عالم مرا می‌ستانید و من ترا می‌ستایم (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً الآية
- همه عالم ثنای من میگویند و من ثنای تو میگویم که (إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ)
- همه رضای من می‌جویند و من رضای تو میجویم که وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى
- همه عالم قسم بمن یاد میکنند و من قسم بتو یاد میکنم که «لعمرك»،
- بر پیشانی عرش نبشته: «محمد رسول اللَّه»،
- بر کرسی نبشته: «محمد حبيب اللَّه»،
- بر لوح نبشته: «محمد صفیّ اللَّه»،
- بر لوای حمد نبشته: «محمد خيرة اللَّه».

اي محمد اینجهاني و آن جهاني نيستي
لا جرم اينجا نداري صدر و آنجا متكا
هر كجا گام تو آمد افتخار آرد زمين
هر كجا گام تو آمد انقياد آرد سما
والضحي ميخوان و ميدان قصد آن چندان حسود
والضحي ميخوان و مي بين شكر آن چندان عطا.

ای محمد اینجهانی و ان جهانی نیستی　لا جرم اینجا نداری صدر و آنجا متّکا
هر کجا گام تو آمد افتخار آرد زمین　هر کجا گام تو آمد انقیاد آرد سما
و الضّحی میخوان و میدان قصد آن چندان حسود　و الضّحی میخوان و می‌بین شکر آن چندان عطا